



# تعهد و مسئولیت‌پذیری

# فهرست

تعهد اجتماعی و مسئولیت‌پذیری از ارزش‌های محوری

- ۳..... سازمان‌های سرآمد و تعالی‌جو / علی فرید یحیایی
- ۷..... تعهد و مسئولیت‌پذیری: مسئله‌ای فردی، سازمانی یا ملی / علی سرزعیم
- ۱۰..... مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها، مزیت‌ها و محدودیت‌ها / علیرضا غفاری
- ۱۴..... تاملی کوتاه بر مفهوم شناسی "مسئولیت" / علی زمانیان
- ۳۴..... مسئولیت و تعهد / محمد طیبیان
- ۴۳..... تعهد و مسئولیت‌پذیری / بیژن عبدالکریمی
- ۵۰..... مصاحبه با احمد بخارایی پیرامون مسئولیت‌پذیری و تعهد / احمد بخارایی

# تعهد اجتماعی و مسئولیت‌پذیری از ارزش‌های محوری سازمان‌های سرآمد و تعالی‌جو

\* علی فرید یحیایی - نویسنده و فعال مدنی



طبعاً تمامی سازمان‌ها مشتاق و علاقمند هستند که از ناحیه مشتریان و محیط پیرامونی خود جزو سازمان‌های برتر و سرآمد شناخته شده و مورد قضاوت قرار گیرند؛ هرچند که در ابعاد و اندازه‌های گوناگونی از کسب و کارهای خرد و کوچک و متوسط و بزرگ تقسیم‌بندی شده باشند. در این راستا در چهار دهه گذشته، تلاش‌های زیادی برای شناسایی و دسته‌بندی ویژگی‌های این قبیل سازمان‌ها انجام گرفته است. بنیاد اروپایی مدیریت کیفیت (EFQM) در ابتدای دهه ۹۰ میلادی، اقدام به تعریف ویژگی‌ها و ارزش‌های بنیادین سازمان‌های برتر و سرآمد نمود. نگاهی به ۸ ارزش محوری این سازمان‌های تعالی‌جو نشان می‌دهد که مسئولیت‌پذیری اجتماعی علاوه بر اینکه به عنوان یکی از ارزش‌های محوری این قبیل سازمان‌ها تعریف شده است؛ بلکه اهمیت و ردپای آن را می‌توان در اغلب مفاهیم ۸ گانه ارزشی آن مشاهده نمود. لذا در ابتدای این نوشتار نگاهی به مفهوم تعالی‌سازمانی کرده و سپس ارزش‌های ۸ گانه سازمان‌های سرآمد را بیان می‌کنیم و در نهایت در خصوص تعهد و مسئولیت‌پذیری اجتماعی این سازمان‌ها توضیحات مختصری می‌دهیم.

تعالی‌سازمانی یعنی:

- ◆ رشد و ارتقای سطح یک سازمان در کلیه ابعاد
- ◆ کسب رضایتمندی کلیه ذینفعان
- ◆ ایجاد تعادل بین خواسته‌ها و انتظارات کلیه ذینفعان
- ◆ تضمین موفقیت سازمان در بلند مدت

ارزش‌های محوری این سازمان‌ها که در ویرایش سال ۲۰۱۰ مورد توافق قرار گرفت عبارتند از:

- ۱- کسب نتایج متوازن
- ۲- ارزش‌افزایی برای مشتریان
- ۳- هدایت توأم با چشم‌انداز، الهام‌بخشی و یکپارچگی
- ۴- مدیریت از طریق فرآیندها
- ۵- موفق‌شدن از طریق منابع انسانی
- ۶- پرورش خلاقیت و نوآوری
- ۷- ایجاد شراکت‌ها
- ۸- مسئولیت‌پذیری برای آینده پایدار

با مروری بر جزئیات این ارزش‌های محوری می‌توان دریافت سازمان‌های سرآمد و برتر آنانی هستند که تعهد و مسئولیت‌پذیری اجتماعی را در کلیه شئون و روابط و رویکردها و فعالیت‌های سازمان نهادینه و استقرار داده باشند. به عنوان مثال در توضیح مفهوم نتیجه‌گرایی بر شفافیت گزارش‌دهی به ذینفعان کلیدی به خصوص نهادهای حاکمیتی تاکید می‌گردد و این نشان از تعهد آنان در قبال جامعه است یا در ارزش‌افزایی برای مشتریان سعی در توجه به نظریات و برداشت‌های مشتریان شده و به بازخورد حاصل از مشتریان واکنش نشان می‌دهند؛ به همین ترتیب در مفهوم هدایت توأم با چشم‌انداز این قبیل سازمان‌ها به دنبال توسعه فرهنگ مشارکت بوده و مسئولیت‌پذیری، توانمندسازی، بهبود و پاسخگویی را در تمامی سطوح سازمانی خلق می‌نمایند. سازمان‌های تعالی‌جو از طریق تضمین ریسک‌های شناسایی شده و مدیریت مناسب این ریسک‌ها، میزان خطرات منابع درون و برون سازمانی را کنترل می‌نمایند که این رویکردها بیانگر مسئولیت‌پذیری آنان در قبال محیط فعالیتشان است؛ یا در ارزش‌موفقیت از طریق منابع انسانی، تلاش دارند که به واسطه ایجاد ارزش‌های مشترک سازمانی، مسئولیت‌پذیری، اخلاق، فرهنگ اعتماد و شفافیت را حمایت کنند که این اقدامات موجب ارتقای سرمایه اجتماعی می‌گردد.

سازمان‌های تعالی جو، با تعیین رویکردهایی برای مشارکت فعال منابع انسانی، شرکا، مشتریان و جامعه از جهت خلق ایده‌ها و نوآوری و گسترش فرهنگ کارآفرینی، تعهد اجتماعی خود را نشان می‌دهند.

همچنین سازمان‌های برتر، از طریق برقراری یک رابطه پایدار با شرکا مبتنی بر اعتماد دوطرفه، احترام و شفافیت، به تقویت و توسعه فرهنگ مشارکت اجتماعی کمک می‌نمایند که حکایت از تعهد این سازمان‌های برتر است. اما سازمان‌های سرآمد در رابطه با مفهوم مسئولیت‌پذیری برای آینده پایدار، رویکردها و اقداماتی به شرح زیر در پیش می‌گیرند:

۱- این نوع سازمان‌ها، شایستگی‌های کلیدی خود را برای مفید بودن در جامعه شناسایی و به کار می‌بندند.

۲- اقتصاد، اجتماع و محیط زیست پایدار را در موقعی که میان ذینفعان مختلف، تعارض ایجاد می‌گردد به عنوان یک مرجع لحاظ می‌کنند.

۳- یک محیط کاری ایمن و سالم برای صیانت از منابع انسانی به عنوان اصلی‌ترین سرمایه ملی فراهم نموده و منابع انسانی را به همراه سایر ذینفعان، به مشارکت در فعالیتهای

۴- کمک به جامعه گسترده تر تشویق می‌کنند.

۴- نسبت به ذینفعان و جامعه در قبال عملکردشان، شفاف و پاسخگو هستند و از تمایل به سوی فراتر از پذیرش قوانین، فعالانه پشتیبانی می‌نمایند.

۵- قادر به اثبات این موضوع هستند که به پیامد عملیات‌ها، چرخه عمر محصول و خدمات خود که بر سلامت عمومی، ایمنی و محیط زیست تاثیر می‌گذارند توجه داشته و مسئولیت‌پذیر هستند.

۱- این نوع سازمان‌ها، شایستگی‌های کلیدی خود را برای مفید بودن در جامعه شناسایی و به کار می‌بندند.

۲- اقتصاد، اجتماع و محیط زیست پایدار را در موقعی که میان ذینفعان مختلف، تعارض ایجاد می‌گردد به عنوان یک مرجع لحاظ می‌کنند.

۳- یک محیط کاری ایمن و سالم برای صیانت از منابع انسانی به عنوان اصلی‌ترین سرمایه ملی فراهم نموده و منابع انسانی را به همراه سایر ذینفعان، به مشارکت در فعالیتهای

گذشته از نکات فوق که نشان دهنده اهمیت و جایگاه مسئولیت‌پذیری اجتماعی سازمان‌های برتر و سرآمد است؛ از سال ۲۰۰۳ با معرفی شدن مدل مدیریت سبز در اروپا برای ارزیابی و شاخص‌گذاری سازمان‌های سبز، چالش بزرگی برای نشان دادن تعهد و مسئولیت‌پذیری اجتماعی سازمان‌های تولیدی و خدماتی به راه افتاده است که در این مدل بر همسویی بین اهداف اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی تاکید ویژه‌ای می‌گردد.



## تعهد و مسئولیت پذیری: مسئله‌ای فردی، سازمانی یا ملی

\* علی سرزعی - اقتصاد دان و استاد دانشگاه

همه ما در زندگی اجتماعی روزمره برای برآوردن نیازهای خود با افراد مختلفی روبرو می‌شویم و سر و کار پیدا می‌کنیم چرا که اصل تقسیم کار در جوامع مدرن امری برقرار است و هیچ کس نمی‌تواند به تنهایی همه یا حتی عمده نیازهای خود را برآورده سازد. معمولاً در این مواجهه‌ها با دو دسته انسان روبرو می‌شویم. دسته اول کسانی هستند که وظیفه خود را به خوبی و با کیفیت عالی انجام می‌دهند و شما از خرید خدمت یا کالا از آنها احساس رضایت می‌کنید. دسته دوم کسانی هستند که کارشان را سمبل می‌کنند، تا جای ممکن از کار یا کیفیت محصول می‌زنند و گاه سر مشتری را کلاه می‌گذارند. طبیعتاً سر و کار داشتن با این دسته دوم احساس بدی در آدمی برمی‌انگیزد. پزشکی را تصور کنید که وقتی بیمار مراجعه می‌کند به احترام او بر می‌خیزد، به خوبی او را معاینه می‌کند، مشکل را برایش توضیح می‌دهد و راه درمان را تشریح می‌کند و نهایتاً نسخه و شیوه استفاده را به دقت آموزش می‌دهد. این فرد را با پزشکی مقایسه کنید که وقتی وارد می‌شوید به زحمت سرش را بالا می‌گیرد، معاینه سطحی نکرده به سرعت نسخه‌ای می‌نویسد و مریض بعدی را صدا می‌کند.

تفاوت این دو نوع رفتار هم ریشه در تربیت فردی، هم سیاستگذاری سازمانی و هم وضعیت ملی دارد. کسانی هستند که از اساس و از کودکی یاد می‌گیرند که هر کاری بر عهده می‌گیرند به خوبی انجام دهند. در حدیث داریم که پیامبر فرمود حتی وقتی زانوی شتر را هم می‌بندید محکم ببندید (قریب به مضمون). مقصود از این تعبیر این بود که کار را سمبل نکنید و متعهدانه رفتار کنید. در قرآن کریم هم سوره مطففین با نهیب به کم‌فروشان شروع می‌شود و مفسران قرآن کم‌فروشی را در معنای وسیع آن تفسیر می‌کنند یعنی معلمی که همه ساعت مقرر را تدریس نمی‌کند و گذران وقت می‌کند کم فروش است، پزشکی که برای بیمار به اندازه کافی وقت نمی‌گذارد کم فروش است، خیاطی که در دوخت لباس بی‌توجهی می‌کند نیز کم فروش است.

تربیت دینی و همچنین تربیت غیردینی افراد را ترغیب می‌کنند که هم خود اهل رفتار متعهدانه و مسئولانه باشند و هم فرزندان و خانواده خود را چنین پرورش دهند. طبیعتاً نمی‌توان انتظار داشت که این سجیه اخلاقی مثل دیگر صفات اخلاقی نیکو در بخش بزرگی از جامعه مستقر و درونی شود اما با این حال شاهد آن هستیم که در جوامع پیشرفته اکثر افراد کارهای خود را با کیفیت مطلوب انجام می‌دهند، محصولات با کیفیت ساخته می‌شود و سمبل کاری کمتر رخ می‌دهد. این قضیه نشان دهنده وجه دومی از مسئله است و آن وجه سازمانی است.

معمولاً نظام‌های حکمرانی در یک مجموعه اگر درست تنظیم شود، افرادی که خوب عمل کنند پاداش گرفته و کسانی که بد عمل کنند تنبیه می‌شوند. این سازوکار اگر درست طراحی و اجرا شود می‌تواند محرک‌های بیرونی برای رفتار درست و مسئولانه را فراهم کند.

در واقع سازوکارهای بیرونی برخلاف سازوکار درونی پیش گفته، مشوق‌هایی برای فعالیت متعهدانه و مطلوب و تنبیه‌هایی برای رفتار غیرمتعهدانه ایجاد می‌کنند. این همان چیزی است که مردم ما معمولاً به وجود یک سیستم اشاره می‌کنند. به عنوان مثال، سیاستگذاران اقتصادی تلاش می‌کنند فضای یک صنعت یا یک بخش رقابتی باشد تا فشار رقابت موجب شود بنگاه‌های فعال در بازار، بهترین کیفیت را در عرضه محصولات به کار گیرند تا بتوانند مشتریان بیشتری را به خود جلب کنند. در تمدن امروز بشری، برداشت عمومی این است که روی درونی شدن اخلاقیات نمی‌توان حساب کرد اما اگر سیستم و نظام حکمرانی درست تنظیم شود انگیزه‌های بیرونی به اندازه کافی قوی خواهند بود تا فعالان اقتصادی را به عملکرد متعهدانه و مسئولانه سوق دهد. وجه سوم مسئله در سطح ملی رخ می‌دهد و آن وقتی است که رهبران سیاسی و حاکمان می‌توانند اعتماد جامعه را جلب کنند که کشور در مسیر درستی قرار دارد و اوضاع رو به

بهبود خواهد بود. اگر برداشت عمومی این باشد که اوضاع رو به بهبود خواهد بود و ثمرات تغییر متوجه همه بخش‌های جامعه خواهد شد آنگاه به شکل عقلایی تحمل می‌کنند که تغییر در طول زمان رخ دهد و مردم

سختی تغییر را به جان می‌خرند و هزینه رفتار مسئولانه را که معمولاً تلاش و تحمیل سختی بیشتر است پرداخت می‌کنند. اما اگر احساس کنند که کشور در مسیر درستی نیست یا ثمرات تغییر متوجه بخش کوچکی از جامعه می‌شود آنگاه در برابر تغییر مقاومت خواهند کرد. به همین دلیل نقش مسئولان سیاسی در سوق دادن جوامع به سمت توسعه یا انحطاط اهمیت بسزایی دارد. رهبران سیاسی ممتاز با اقدامات نمادین درست این پیام را به جامعه می‌دهند که باید به سمت رفتار متعهدانه، مسئولانه، کار با کیفیت و وجدان کاری حرکت کرد و نوعی هماهنگی در این زمینه ایجاد می‌کنند.

نکته آخر این است که حرفه‌ای شدن به طور طبیعی فرد را به سمت رفتار حرفه‌ای و متعهدانه سوق می‌دهد. وقتی آدمی از سطح خاصی از عملکرد گذر می‌کند و به اصطلاح حرفه‌ای می‌شود دیگر نمی‌تواند رفتار غیرمتعهدانه در قبال فعالیتش داشته باشد. حتی اگر همه جامعه نیز اهل سمبل‌کاری و کار بی کیفیت شود، برند و رضایت درونی فرد چنان به کار با کیفیت گره می‌خورد که نمی‌تواند با جامعه همسو شود و او نیز رفتار غیرمسئولانه در پیش گیرد. هرچقدر تعداد افراد حرفه‌ای بیشتر شود، احتمال اینکه جامعه در مسیر درست بیفتد بیشتر می‌شود زیرا وجود افراد حرفه‌ای و رفتار متعهدانه آن‌ها پیوسته‌اندازی است به جامعه که می‌شود به مسیر درست برگشت و از ثمرات آن برخوردار شد. به امید روزی که در کشور ما نیز وجدان کاری، رفتار متعهدانه و مسئولانه فراگیر شود و رضایت جمعی ما از زندگی اجتماعی دو صد چندان شود.

# مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها مزیت‌ها و محدودیت‌ها



\* علیرضا غفاری

صنعتگر بخش خصوصی-کارشناس ارشد  
مدیریت بازرگانی و مدیریت شهری

مسئولیت اجتماعی شرکت Corporate Social Responsibility چیست؟

این روزها با افزایش نگرانی‌های زیست محیطی و جنبش‌های اجتماعی که شرکت‌های بزرگ را مسئول نابرابری‌های اجتماعی می‌دانند بحث مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها به موضوعی داغ بدل شده است. در ابتدا تصویری که در ادبیات رایج از مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها تصویر می‌شود را طرح و سپس مسائل و مشکلات مرتبط با آن مطرح می‌شوند.

در ادبیات رایج مسئولیت اجتماعی شرکتی (CSR) یک مدل کسب و کار خودتنظیمی و داوطلبانه است که به یک شرکت کمک می‌کند تا نسبت به خود، سهامدارانش و دیگر آدم‌هایی که با آنها ارتباط دارند پاسخگویی بیشتری داشته باشد.

با انجام برنامه‌های آن شرکت‌ها می‌توانند از نوع تاثیری که بر همه جنبه‌های جامعه از جمله اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی دارند آگاه باشند.

مشارکت در CSR به این معنی است که، در روند عادی کسب و کار، یک شرکت به روش‌هایی عمل می‌کند که بر محیط اطراف و آدم‌هایی که با آن سر و کار دارد تاثیر مثبت بگذارد. CSR به معنای اختلال در کارکرد عادی شرکت یا فدا کردن منافع صاحبان شرکت نیست.

مسئولیت اجتماعی شرکتی یک مدل کسب و کار است که در آن شرکت‌ها تلاشی هماهنگ انجام می‌دهند تا فراتر از مسئولیت‌های قانونی خود به گونه‌ای عمل کنند که به جای اثرات مخرب احتمالی، محیط زیست پیرامون آنها بهبود پیدا کند و به جامعه و به تصویر برند شرکت‌ها کمک می‌کند.

برنامه‌های مسئولیت شرکتی یک راه برای بهبود تصویر شرکت در رسانه‌ها است.

مسئولیت اجتماعی شرکتی مفهومی گسترده است که بسته به شرکت و صنعت می‌تواند اشکال مختلفی داشته باشد. از طریق برنامه‌های بشردوستانه و تلاش‌های داوطلبانه کسب و کارها می‌توانند در عین تقویت برند خود به جامعه کمک کنند.

همانطور که CSR برای جامعه مهم است به همان اندازه برای یک شرکت ارزشمند است. فعالیت‌های CSR می‌تواند به ایجاد پیوند قوی‌تر بین کارکنان شرکت‌ها تقویت روحیه و کمک به کارکنان و کارفرمایان کمک کند تا با دنیای اطراف خود ارتباط بیشتری برقرار کنند.

برای اینکه یک شرکت مسئولیت‌پذیر باشد، ابتدا باید نسبت به خود و سهامدارانش پاسخگو باشد. اغلب شرکت‌هایی که برنامه‌های CSR را اتخاذ می‌کنند کسب و کار خود را تا حدی رشد داده‌اند که می‌توانند به جامعه کمک کنند.

بنابراین CSR معمولاً یک استراتژی است که توسط شرکت‌های بزرگ اجرا می‌شود. از این گذشته هر چه یک شرکت قابل، بزرگتر و موفق‌تر باشد مسئولیت بیشتری برای تعیین استانداردهای رفتار اخلاقی برای رقبا و صنعت خود دارد.

استارباکس مدت‌هاست که به دلیل احساس مسئولیت اجتماعی شرکتی و تعهد به پایداری و رفاه جامعه شناخته شده‌است. به گفته این شرکت، استارباکس از زمانی که درهای خود را باز کرده است، به بسیاری از نقاط عطف مسئولیت اجتماعی خود دست یافته است. بر اساس گزارش تاثیر اجتماعی جهانی ۲۰۲۰ این نقاط عطف شامل دستیابی به قهوه منشا اخلاقی، ایجاد یک شبکه جهانی از کشاورزان و ارائه ۱۰۰ میلیون درخت به آن‌ها تا سال ۲۰۲۵، ساختمان سبز پیشگام در سراسر فروشگاه‌ها، کمک به میلیون‌ها ساعت خدمات اجتماعی است.

اهداف استارباکس برای سال ۲۰۲۱ و بعد از آن شامل استخدام ۵۰۰۰ کهنه سرباز و ۱۰۰۰۰ پناهنده، کاهش اثرات زیست محیطی جام‌های آن، و مشارکت کارکنان خود در رهبری محیط زیست است.

گزارش ۲۰۲۰ همچنین به نحوه برنامه‌ریزی استارباکس برای کمک به جهان در جهت‌یابی به همه‌گیری ویروس کرونا اشاره کرد. پاسخ این شرکت به این بیماری همه‌گیر بر سه عنصر اساسی متمرکز است: اولویت دادن به سلامت مشتریان و کارکنان خود، حمایت از مقامات بهداشتی و دولتی در تلاش برای کاهش اثرات این بیماری همه‌گیر و حضور در جوامع از طریق اقدامات مسئولانه و مثبت.

بسیاری از شرکت‌ها CSR را به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از تصویر برند خود می‌بینند و معتقدند که مشتریان بیشتر با مارک‌هایی که از نظر آنها اخلاقی‌تر هستند تجارت می‌کنند. از این نظر، فعالیت‌های CSR می‌تواند جزء مهمی از روابط عمومی شرکت‌ها باشد. در عین حال برخی از بنیانگذاران شرکت نیز به دلیل اعتقادات شخصی خود انگیزه برای مشارکت در CSR دارند.

حرکت به سمت CSR در چندین حوزه تاثیر داشته است. به عنوان مثال، بسیاری از شرکت‌ها از طریق اقداماتی مانند نصب منابع انرژی تجدیدپذیر یا کاهش خرید کربن اقداماتی را برای بهبود پایداری زیست‌محیطی عملیات خود انجام داده‌اند. در مدیریت زنجیره‌های تامین، تلاش‌هایی نیز برای حذف اتکا به شیوه‌های غیراخلاقی کار، مانند کار کودکان و برده‌داری، صورت گرفته است.

ورای تصویر رایج از CSR آیا واقعا CSR سراسر حرکتی مثبت و سازنده است؟

برخلاف تصویری که در پاراگراف‌های بالا ارائه شد منتقدان CSR معتقدند که تاثیرات مخربی هم بر محیط کسب و کار و رقابت بجا می‌گذارد.

شرکت‌های بزرگ از CSR به عنوان ابزاری برای خارج کردن رقبا از بازار کار استفاده می‌کنند چرا که بنگاه‌های کوچکتر امکان هزینه کردن تا حدی که بتوانند با شرکت‌های بزرگ رقابت کنند را ندارند.

وقتی جف بزوس بنیانگذار آمازون از افزایش حداقل دستمزد حمایت می‌کند بسیاری از کسب و کارهای کوچک اعتقاد دارند که انجام این کار تقدیم بخش بزرگ‌تری از بازار به آمازون است چرا که کسب و کارهای کوچک به سبب افزایش هزینه‌ها ورشکست خواهند شد.

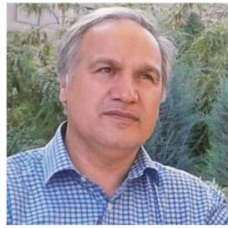
در بسیاری از موارد CSR تنها در حد اقدامات داوطلبانه باقی نمی‌ماند و شرکت‌های بزرگ تلاش می‌کنند تا از طریق لابی‌های سیاسی بخشی از آن را که قادر به انجامش هستند و به رقبای آن‌ها ضربه می‌زند به قانون بدل کنند.

اجرای فرآیند CSR در زنجیره تامین شرکت‌ها به این معنا است که بسیاری از کارگران فقیر در کشورهای جهان سوم تنها منبع درآمد خود را از دست خواهند داد.

بسیار شایسته است که هیچ کودکی نیاز به کار کردن نداشته باشد یا شرایط استاندارد در کارگاه‌های تامین کنندگان وجود داشته باشد اما حذف این تامین کنندگان در کارگاه‌های خیاطی بنگلادش به بدتر شدن سطح زندگی کارگران می‌انجامد، هر چند شرکت تولید کننده شلوار جین تصویر زیباتری در رسانه‌ها از خود بسازد.

شرکت‌ها و لابی‌های سیاسی آن‌ها به سرعت در حال ایجاد قوانینی هستند که در ظاهر حامی محیط زیست و انسانی کردن شرایط کار هستند اما تنها شرایط را برای بنگاه‌ها و کشورهای فقیر بدتر می‌کنند. بسیاری از قوانین اتحادیه اروپا به نفع کشورهای ثروتمندی مانند آلمان و صنایع آن است و امکان صادرات کشورهای فقیر آفریقایی به اروپا را محدود می‌کنند.

در کشور ما هم با افزایش نگرانی‌های اجتماعی و مسایل زیست محیطی باید در خصوص مسایلی مانند مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها، بحث‌های بیشتری صورت گیرد و ابعاد مختلف آن روشن‌تر شود.



## تاملی کوتاه بر مفهوم شناسی "مسئولیت"

\* علی زمانیان  
پژوهشگر جامعه‌شناسی

### مقدمه:

"مسئولیت"، واژه‌ای است که در حوزه‌های مختلف و به معنای‌های متفاوت آمده است. حوزه‌هایی مانند اخلاق، حقوق، دین، و نیز در فلسفه، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، این مفهوم را گاه به صورت متفاوت واژگانی به کار برده‌اند. با همه‌ی دلالت‌های معنایی متفاوت، اما در این نکته مشترک‌اند که آدمی در قبال کسی و یا چیزی وظیفه‌ای دارد. وظیفه‌ای ایجابی، یعنی کاری و یا کارهایی را باید انجام دهد و وظیفه‌ی سلبی، یعنی از ارتکاب به کاری و یا کارهایی اجتناب ورزد. وظایفی که تخطی از آن‌ها موجب سرزنش و حتی مجازات و یا عمل به آن، سبب ستایش و پاداش می‌شود.

اگر "مسئولیت"، مبتنی بر شرمندگی، نکوهش، مجازات و یا ستایش و پاداش نباشد، معنای خود را از دست می‌دهد و به واژه‌ای میان تهی تبدیل می‌شود.

وقتی از مسئولیت سخن می‌گوییم، در واقع از وظیفه‌ای سخن می‌گوییم که شخص بر عهده می‌گیرد و یا بر عهده‌اش می‌گذارند:

(الف) وظایفی که بر اساس عهد و پیمان پیشین و به نحو اختیاری پذیرفته است،

(ب) وظایفی که به صورت کلی و نه بر اساس قرارداد پیشینی،

(پ) وظایفی که از آن رو که انسان است و

(ت) وظایفی که از آن رو که در میان جامعه زندگی می‌کند و واجد ارتباطات اجتماعی است و از دسترنج دیگران بهره می‌برد.

انواع مسئولیت را می‌توان در دو گونه‌ی مسئولیت صورت‌بندی نمود: اولاً؛ آن گونه‌ی مسئولیتی که نتیجه‌ی اختیار و انتخاب شخص است و گونه‌ی دوم، آن دسته از وظایفی که شخص از آن رو که با دیگری نسبت برقرار می‌کند بر او حمل می‌شود.

"تعهد" و "مسئولیت"، همواره در ارتباط با دیگری معنا می‌شود. به عبارتی دیگر، همواره در برابر کسی و یا چیزی تعهد و مسئولیت داریم. با توجه به ایده‌ی فلسفی کانت در "درس گفتار فلسفه‌ی اخلاق"، هر یک از آدمیان، دست کم سه گونه‌ی مسئولیت دارند:

الف) مسئولیت در برابر خود،

ب) مسئولیت در برابر دیگری و

ت) مسئولیت در برابر جهان.

مسئولیت در قبال دیگری را می‌توان بسط مفهومی داد و انواع آن را از یکدیگر مجزا نمود. اما به همین نکته بسنده می‌شود تا صورت کلی از موضوع "مسئولیت" به دست داده باشیم.

این نوشته‌ی کوتاه مشتمل بر سه بخش است، در بخش اول، گذری کوتاه به مفهوم تعهد و انواع آن خواهیم داشت. در بخش دوم، "مسئولیت"، مورد واکاوی مفهومی قرار خواهد گرفت و در بخش سوم، آراء و اندیشه‌های برخی از روان‌شناسان و جامعه‌شناسان در باب "مسئولیت" به صورت اجمال، معرفی می‌شود.

## بخش اول: تعهد چیست و انواع کدام است؟

با دیگری عهد و پیمان بستن و وعده کردن، کنشی پرتکرار در زندگی روزمره، چه در سطح بین فردی و چه در سطح ارتباطات اجتماعی و

ساختاری است. گرچه ممکن است از حضور پر رنگ عهد بستن در روابط میان فردی و یا روابط بزرگ اجتماعی، آگاهی روشنی نداشته باشیم، اما این کنش چه به صورت بیانی و زبانی و چه غیر زبانی (که توضیح داده خواهد شد)، در تمام بافت زندگی و روابط اجتماعی در جریان است. هر یک از ما خواسته و ناخواسته، آگاهانه و غیرآگاهانه، به صورت دائم در حال عهد بستن و قول و قرار با دیگران هستیم. از این رو تامل در باب این کنش انسانی، ضرورت تام و تمام دارد. "تعهد"، مسئولیت انجام و یا ترک فعل و یا افعالی است که از قبال عهد بستن با دیگری و یا در برخی موارد، بدون عهد پیشینی بر دوش آدمی بار می‌شود. و آدمی موظف به اجرای وظایفی می‌گردد. به نحو اختصار وعده کردن و عهد بستن را می‌توان در شقوق مختلف صورت بندی نمود:

### ۱. عهد و میثاق زبانی

میثاق زبانی، وقتی است که شخص، با ادای کلمات و با استفاده از واژگان، خود را برای انجام و یا ترک فعلی متعهد می‌کند. شاید شفاف‌ترین و آگاهانه‌ترین عهد بستن و یا وعده دادن، از طریق زبان است. مثال‌های بی‌شماری را از این نوع عهد بستن را می‌توانیم در زندگی روزانه‌ی خود بیابیم.

### ۲. عهد و میثاق قراردادی

عهدی که در قالب قراردادها و پیمان‌های تنظیم شده از قبل، و عموماً به نحو نوشتاری رخ می‌دهد. این نوع عهدها که از آن به عنوان "قرارداد پیمان کاری"، می‌توان نام برد، عهد و پیمانی است که میان کارفرما و شخص دیگر (حقوقی یا حقیقی)، بسته می‌شود که طی آن، پیمان کار متعهد می‌شود، در قبال اخذ وجه مورد توافق، مجموعه‌ای از اقدامات را برای کارفرما انجام دهد. در این نوع قرارداد، پیمان کار صرفاً آن چه را کارفرما از او می‌خواهد باید انجام دهد. بنابراین پیمان کار، شخصی است که تماماً به استخدام کارفرما درآمده است تا او را به خواسته و هدفی که دارد برساند.

### ۳. عهد و میثاق ناشی از نقش و موقعیت

علاوه بر قراردادهای مشخص در هر یک از نقش‌های مختلف اجتماعی، مجموعه‌ای از وظایف و تعهدات نانوشته‌ای وجود دارد که در نقش‌ها نهفته و به آن‌ها الصاق شده است. نقش‌ها و تعهداتی که نه از سوی افراد بلکه در خود موقعیتی است که از پیش وجود داشته است. به تعبیر "اسپنله" و "باومن" در کتاب مفهوم نقش در روان‌شناسی اجتماعی، نقش‌هایی که از بدو تولد ما را در خود می‌گیرد و ما آن‌ها را تاسیس نکرده‌ایم. در این معنا، نقش، مجموعه‌ی انتظاراتی است که جامعه از یک جایگاه اجتماعی دارد. هر نقش و موقعیت، واجد انواع تعهداتی است از پیش تعیین شده، به نحوی که هر شخصی که در آن موقعیت و نقش بنشیند، (چه بخواهد و چه نخواهد)، آن تعهدات بر او بار می‌شود. به عنوان مثال، پدر بودن، یک نقش و موقعیت است. آن که پدر می‌شود، چه بخواهد و چه نخواهد، مسئولیت عمل به عهده‌ها و قول و قراردادی را بر عهده می‌گیرد که نه خود او، بلکه پیش از او و در خود نقش ضمیمه شده است. به عنوان مثال، در هیچ قراردادی نیامده است که پدر، باید فرزندش را به تفریح و گردش ببرد. و اگر شخصی چنین نکند، او را محاکمه نمی‌کنند. اما در نظر اجتماعی، او به نقش پدری وفادار نبوده است و تعهد پدر بودن را بر دوش نگرفته است.

### بخش دوم : معنا و مفهوم مسئولیت

۱. "جولیس گولد"، مسئولیت (responsibility) را به چهار معنا به کار می‌برد:

الف) پاسخگو بودن در برابر انجام وظیفه‌ای که برعهده‌ی شخصی نهاده شده است. بنابراین معنای اول مسئولیت، "حساب پس دادن" است.

ب) معنای دوم مسئولیت را اختیار و توانایی تصمیم‌گیری ملازم با نقش و یا مقامی عمومی تعریف می‌کند. از این رو وقتی شخصی را مسئول برمی‌شماریم، به این معناست که او را صاحب توانایی اختیار برای تصمیم‌گیری در همان حوزه‌ای معرفی می‌کنیم که به او سپرده شده است.

پ) سنجه (یا قاعده) حرفه‌ای، گروهی یا قانونی برای "اجرا" که مقام دولتی خود را بدان وابسته می‌داند. در این معنا، مسئولیت، به تعهدات حرفه‌ای اشاره دارد. "مثلا در جملاتی مانند این: "این شغل مسئولیت‌های معینی به همراه دارد"، به این معنی است که آن شغل متضمن نوعی اعمال قدرت است و مراعات معیارهای ضمنی یا صریح شایستگی را ایجاب می‌کند."

ت) "وفاداری به منبع قدرت معین یا نامعین، خصوصی یا نهادی، که متصدیان از آن اطاعت می‌کنند." در این معنا از مسئولیت، مفهوم "تعهد"، نیز مطرح می‌شود. وفاداری و تعهد به منبع قدرت و مشخص‌کننده‌ی وظایف.

"گولد"، هم‌چنین مسئولیت را متضمن قابلیت مقام‌های عمومی می‌داند که وظایف تصمیم‌گیری مشخصی را پذیرفته‌اند اما در مورد جزئیات وظایف، به آن‌ها رهنمودی داده نشده است. خلاصه آن‌که، پاسخ‌گویی و حساب پس دادن، تعهد و وفاداری به مرجع اقتدار و توانایی تصمیم‌گیری و قواعد حرفه‌ای، چهار معنای مسئولیت است که "گولد"، مراد می‌کند. از میان این چهار معنا، احتمالا معنای اختیار تصمیم‌گیری و پاسخ‌گویی، بیشترین بسامد و پرکاربردترین است. اما این پرسش پیش می‌آید پاسخ‌گویی در برابر چه کسی و یا کسانی و در باب چه موضوعاتی مورد نظر است؟

۲. "ماریون اسمایلی"، در مدخل مسئولیت جمعی و اخلاقی در دانشنامه‌ی فلسفه‌ی استنفورد، "مسئولیت جمعی را مورد نقد و مناقشه قرار می‌دهد و این پرسش فربه را پیش پا می‌گذارد که آیا مفهوم "مسئولیت جمعی، می‌تواند معنادار باشد؟" چگونه می‌توانیم مسئولیت اخلاقی جمعی را در میان اعضای منفرد گروه توزیع کنیم؟ ... آیا اخلاقاً مسئول دانستن اعضای منفردی از گروه در قبال آسیبی که اعضای دیگری از گروه سبب شده‌اند مناسب است؟" در توضیح مسئولیت جمعی، دو مولفه را به عنوان مبنا قرار می‌دهد. اولاً مفهوم علیت و ثانیاً، مفهوم نکوهش و ستایش را در میان می‌آورد. علیت اشاره به وضعیتی دارد که شخصی را مسبب و عامل به وجود آمدن شرایطی قلمداد کنیم که اخلاقاً می‌توان او را به سبب آن شرایط، مورد ستایش و یا نکوهش قرار دهیم.

بنابراین و در نتیجه می‌توان، مسئولیت هر شخص را مجموعه‌ی انتظارات اجتماعی از یک شخص تلقی کنیم. انتظاراتی که اگر برآورده نشوند، آن فرد از سوی جامعه و ساختارها، شایسته‌ی ستایش و نکوهش می‌گردد. از

این رو "ستایش" و "نکوهش" و یا پاداش و مجازات، در همسایگی مفهوم مسئولیت جای دارند. در نتیجه هر کنش و یا ترک کنشی که مستوجب ستایش و یا نکوهش نگردد از دایره‌ی مفهومی "مسئولیت" بیرون است.

۳. "هانس ورنر بیرهوف"، در کتاب رفتار اجتماعی مطلوب از دیدگاه روان‌شناختی اجتماعی به موضوع کمک به دیگران و احساس مسئولیت در برابر رنج دیگران می‌پردازد. از نظر بیرهوف، مسئولیت "به مثابه‌ی ساختاری اخلاقی در نظر گرفته می‌شود که بر پایه‌ی همدلی و احساس گناه در کودکان به وجود می‌آید." هم‌چنان که در این تعریف مشخص است، بیرهوف، دو عنصر اساسی در مسئولیت را "همدلی" و "احساس گناه"، برمی‌داند.

بر اساس همین دو عنصر، دو معنی از مفهوم مسئولیت اجتماعی استخراج می‌کند. اولاً احساس اطمینان از رفاه دیگران که همان اصل "همدلی و توجه به دیگران" است و ثانیاً، اصل "احساس گناه" که در "پیش‌روی به سوی نیل به هدف‌های فردی بدون نادیده گرفتن و زیرپا گذاشتن انتظارات بر حق دیگران" است. از این نظر "همدلی و احساس گناه، جوهره و اساس انگیزه‌های مثبت اجتماعی هستند."

بیرهوف نیز چون "مایون اسمایلی"، سزاوار سرزنش بودن و یا استحقاق پاداش داشتن را در متن و معنای مسئولیت لحاظ می‌کند. به گونه‌ای که "نسبت دادن مسئولیت به افراد در مقابل اعمالی که انجام می‌دهند، به این معنا است که آن کارها به عنوان رفتارهای شخصی آنان در نظر گرفته می‌شود. اگر آن اعمال خوب باشد، آن‌ها شایسته‌ی تحسین و پاداش هستند و اگر بد باشد مستحق سرزنش و تنبیه خواهند بود." در این دیدگاه، "مسئولیت فردی بر پایه‌ی کنترل نفس استوار است، اما در سطح اجتماعی یک روند کنترل اجتماعی محسوب می‌شود."

تفکیک این دو از یکدیگر از آن رو اهمیت دارد که برای بسط مسئولیت پذیری در سطح فرد، باید به موضوع کنترل نفس و یا ساحت اخلاق توجه کرد و برای ترویج گسترش مسئولیت اجتماعی، نیازمند به سامان کردن ساختارهای

اجتماعی هستیم. بنابراین، استدلال‌های اخلاقی و تفاوت‌های فرهنگی که در درک مسئولیت مدخلیت دارد، نکته‌ای بنیادین محسوب می‌گردد. به نحوی که احساس مسئولیت و حس همدلی و دلسوزی در برابر کسانی که شخصا موجب بدبختی خود شده‌اند، در نسبت با اشخاصی که دخالتی در وضعیت ناگوار و بدی ندارند که برای‌شان اتفاق افتاده است، پایین است. به عنوان مثال (و این مثال را بیرهوف در کتاب‌اش آورده است که): میزان توجه و کمک هم‌کلاسی‌ها به دانشجویی که سر کلاس درس حاضر نشده است، اما به جزو‌های استاد نیاز مبرم و فوری دارد، منوط به این است که این دانشجو به چه علت غیبت داشته است. کمک رسانی به دانشجویی که به جای کلاس درس به کنار ساحل رفته است تا از یک روز زیبای تابستانی لذت ببرد، بسیار کمتر است از دانشجویی که به علت بیماری و یا مشکل حاد دیگر، توانایی حضور در کلاس درس را نداشته است.

بیرهوف با نقل از "آوهاگن"، سه سنخ از مفهوم مسئولیت را مطرح می‌کند: "مسئول بودن در مقابل چیزی، در مقابل کسی و در رابطه با قضیه‌ای". "مونتارا" نیز بین دو گونه مسئولیت تمایز قائل می‌شود: "مسئولیت در مقابل دیگران و مسئولیت در قبال کوتاهی خود و پیامدهای آن". مسئولیت در مقابل دیگران شامل رفاه، سلامت، تعلیم و تربیت و امنیت دیگران و نیز علاقمند بودن به دغدغه‌های اجتماعی است. مونتارا، برای مسئولیت در قبال دیگران سه بعد تمهید می‌کند: بعد اول که نمونه‌ی بارز و روشن از این گونه به حساب می‌آید، "مسئولیت سیاسی" است. یک نمونه از پذیرفتن مسئولیت سیاسی این است که صاحبان قدرت سیاسی "هنگامی که زیر دستان آن‌ها تصمیم‌های بسیار غلطی می‌گیرند، به رغم این که ممکن است خودشان هیچ راهی برای جلوگیری از اتخاذ آن تصمیم‌های نادرست نداشته‌اند، از مقام خود استعفا دهند."

چهره و بعد دوم مسئولیت اجتماعی، پرهیز آگاهانه و هشیارانه از خطراتی که ممکن است یه دیگران آسیب برساند. و بعد سوم مسئولیت در مقابل دیگران، کارکردن داوطلبانه در سازمان‌های خیریه‌ای و غیرانتفاعی است.

ثانیا؛ مسئولیت در قبال اشتباهات، خطاها و کوتاهی‌های خود. به تعبیر دیگر پذیرش مسئولیت نتایج و پیامد رفتارها و کنش‌های خویش. هر چند خطاها و اشتباهات با قصد و نیت خیرخواهانه نباشد.

گرچه نسبت دادن پیامدهای اخلاقی رفتار به اشخاص امری دشوار است. زیرا علل و عوامل اجتماعی (به صورت مستقیم و غیرمستقیم)، در بروز اعمال و رفتار هر یک انسانی مدخلیت دارد، اما و به هر حال، آدمی مسئول پیامد اعمال خویش است. آن چنان که بیرهوف از "دورکین"، نقل می‌کند، نسبت دادن مسئولیت به چند عامل بستگی دارد: میزان و شدت خسارت و رنجی که به دیگران وارد شده است و نیز به قصد، هدف و انگیزه‌ی کنش‌گر. و آن چنان که آورده است، در هنگام قضاوت درباره‌ی اشخاص، علاوه بر قصد و هدف، به میزان خسارت توجه می‌شود. هر چه سن افراد خاطی بیشتر شود، تمرکز افراد در قضاوت نسبت به آن‌ها بر روی اهداف خواهد بود تا شدت آسیب وارد شده. و هر چه سن شخص خاطی کمتر باشد و مثلا درباره‌ی کودکان، شدت آسیب وارده و پیامد تلخ رفتار، ملاک قضاوت قرار می‌گیرد. بیرهوف، از این دو معیار با "مسئولیت ذهنی" (قصد و هدف عامل) و "مسئولیت عینی"، (میزان خسارت و آسیب وارده)، یاد می‌کند.

و در نهایت "هایدر" به چگونگی دخالت افراد در رخدادها توجه می‌کند و چهار سطح دخالت داشتن افراد در رویدادها را از یک دیگر تفکیک می‌کند. این تفکیک، کمک می‌کند تا در نسبت دادن چیزی و یا رخدادی به کسی، دقت و توجه بیشتری کنیم. از نظر هایدر چهار سطح دخالت عبارت است از:

۱. ملازمت و حضور در هنگام وقوع حادثه

۲. علیت، یعنی شخص علت پدید آمدن رخ داد باشد.

۳. قابل پیش بینی بودن رخداد، یعنی این که آیا شخص، قبلا از پیامد و نتایج رفتار و عمل خود آگاهی داشته است؟

۴. عمدی بودن، و این در وقتی است که نیت و قصد عامل مورد توجه قرار می‌گیرد.

افراد در برابر رویدادهایی که اولاً قابل پیش بینی بوده، ثانياً فاعل با قصد و نیت قبلی مرتکب آن شده باشد، بیشترین مسئولیت را بر فرد بار می‌کند. از این رو بار مسئولیت را با این عناصر می‌توان کم یا زیاد کرد.

## بخش سوم: دیدگاه و آرا برخی صاحب نظران حوزه‌ی روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی یکم: اروین یالوم

"اروین یالوم"، (روان‌پزشک اگزستانسیالیست امریکایی - ۱۹۳۱)، نیز در فصل ششم از کتاب "روان‌درمانی اگزستانسیال"، به موضوع مسئولیت پرداخته است. اروین یالوم، سه مسئله‌ی بنیادین انسان را "مرگ"، "آزادی" و "پوچی" می‌داند. از این رو در کتاب یاد شده، به این سه مؤلفه اساسی و عمیق وجودی انسان می‌پردازد و شرح مبسوطی در باب هر یک ارائه می‌دهد. یالوم، "مسئولیت" را ذیل مفهوم وسیع‌تر "آزادی" آورده است و بر این باور است که روان‌درمان‌جو (مراجع)، برای بهبود خویش باید با موضوع اضطراب‌آور "آزادی"، روبرو شود. هم‌چنین بر این رای و نظر است که تا بیمار، مسئولیت و دخالت خود را در این که در چه وضعیتی قرار دارد، نپذیرد، فرایند درمان و بهبود، موفق نخواهد شد. گام اول درمان، پذیرفتن مسئولیت اعمال و رفتارهای خویش است. "تا زمانی که فرد معتقد است دیگری یا نیرویی بیرونی، مسئول مشکل یا ملال اوست، تعهد به تحول فردی چه معنایی دارد؟". از این رو "مفهوم مسئولیت برای روان‌درمانی حیاتیست و از دیدگاه عمل‌گرایی حقیقتاً موثر است. پذیرش، آن فرد را قادر می‌سازد به استقلال برسد و استعدادهایش را بلفعل کند."

"مسئولیت" از نظر یالوم چیست؟ یالوم چند معنا برای واژه‌ی مسئولیت ذکر می‌کند:

۱. "مسئولیت به معنای پاسخ‌گویی قانونی، مالی یا اخلاقی"

"واژه‌ی مسئولیت یا پاسخ‌گویی (responsibility)، خود به توانایی اشاره دارد. پاسخ (response) + توانایی (ability) که به معنای توانایی پاسخ‌گویی است." در این معنا، مسئولیت یعنی شانه خالی نکردن از پاسخ‌گویی و پذیرش اخلاقی و مالی و یا قانونی نتایج و آثار رفتار.

۲. گاهی افراد معتمد و قابل اطمینان را "مسئول" لقب می‌دهیم. این معنا، بیش‌تر به تعهد اخلاقی و رعایت اصول و ضوابط اخلاقی، قانونی و یا مالی اشاره دارد. بنابراین، وقتی کسی را مسئول می‌یابیم، یعنی او را برای واگذاری وظایف و اختیارات خاصی، اخلاقاً قابل اعتماد و اطمینان محسوب می‌کنیم.

۳. یالوم معنای سوم را به معنایی که ژان پل سارتر به کار برده است بیان می‌کند. در این دیدگاه، مسئولیت یعنی "بانی و مؤلف انکارناپذیر یک رویداد". "مسئولیت یعنی ایجاد و تالیف. از این‌رو آگاهی از مسئولیت یعنی آگاهی از این که خود، سرنوشت، گرفتاری‌های زندگی، احساسات و در نتیجه رنج‌هایمان را خود پدید آورده‌ایم." و این در حالی است که "بسیاری از افراد با جابه‌جایی و انداختن مسئولیت بر دوش دیگران، از آن دوری می‌کنند."

رویکرد وجودگرا (اگزیستانسیالیسم)، بیشترین همت خود را بر موضوع سرنوشت آدمی می‌نهد تا نشان دهد، این آدمیان هستند که خودشان معمار وجود خویش‌اند. اگزیستانسیالیست‌ها، آدمی را آزاد و مسئول "اکنون و این‌جا" می‌دانند. به نحوی که در حالت افراطی، سارتر معتقد بود اگر افلیج مادرزاد، قهرمان دو نشود، خودش مسئول است. به عبارتی دیگر، گویی آدمی را آزاد از هر گونه جبر و محدودیت تعریف می‌نمایند. بنابراین رویکرد اگزیستانسیالیستی، در برابر همه‌ی رویکردهایی قرار دارد که به درجاتی، جبرباورند. این همان چیزی است که "رولو می" (روانشناس آمریکایی)، در کتاب "آزادی و سرنوشت" به صراحت به آن می‌پردازد. در نظر رولو می "اگر چه فرد دچار سرنوشت است اما او در قبال آن چه که این سرنوشت برایش رقم می‌زند، مسئول است."

دوم: اریک فروم

اریک فروم نیز با رویکرد روان‌شناسی اجتماعی در کتاب "گریز از آزادی"، به این نکته‌ی تامل برانگیز اشاره می‌کند که برخلاف تصور رایج، آدمیان از آزادی می‌گریزند و بیش از آن که خواهان آزادی باشند، به پیروی و "اطاعت از اتوریته" تمایل دارند. گریز از آزادی، در حقیقت، گریز از مسئولیت تلقی می‌شود. واگذار کردن خود به دیگری و از خویش و فرونهادن اختیار تصمیم‌گیری از جمله‌ی نشانه‌های گریز از مسئولیت است. آنچه که "اریک هوفر" از آن به "مرید راستین" (کتابی با همین عنوان)، یاد می‌کند، ثمره‌ی سلب مسئولیت از خویش و منحل کردن در دیگری است. فروم، یکی از پایه‌های اصلی موفقیت فاشیسم و نازیسم را گریز از آزادی می‌داند. "میلیونها نفر آلمانی با همان اشتیاق آزادی خود را تسلیم کردند که پدران‌شان برای آن جنگیده بودند و به جای طلب آزادی در جستجوی راه‌های گریز از آن برآمدند."

اریک فروم، به سه مکانیسم گریز از آزادی می‌پردازد و با شرح و بسط هر یک از این شیوه‌ها، تلاش می‌کند نشان دهد که آدمی چگونه و از کدام مسیرها، از مسئولیت و آزادی خود دست برمی‌دارد. مکانیسم‌های گریز از آزادی چنین‌اند:

۱. قدرت‌گرایی.

در این شیوه، "شخص استقلال نفس فردی خود را از دست می‌نهد و خویشتن را به خاطر کسب نیرویی که فاقد آن است در کسی دیگر یا در چیزی خارج از خود مستحیل می‌کند". همان گونه که فروم توضیح داده است، وانهادن استقلال خود و پناه بردن به قدرتی برتر، معلول نوعی احساس حقارت، ناتوانی و ناچیزی است که فرد را در شرایط ناامنی روان‌شناختی قرار می‌دهد. به تعبیر دیگر، احساس ناامنی روانی، فرد را به سوی انحلال خود در "قدرت" دیگری و تسلیم می‌کشاند تا از این طریق، ناچیزی و حقارت خود را پنهان کند. و از هراس ناامنی بگریزد. در نظر "فروم"، "مازوخیسم وسیله‌ای است برای رسیدن به این هدف... خلاصی از نفس فردی و غرقه ساختن خود است. به عبارتی بهتر، خلاصی از بار آزادی."

## ۲. تخریب

دومین مکانیسم گریز از آزادی تخریب دنیای برون است. "تخریب دنیای برون، راه گریز از احساس ناتوانی در برابر آن چه پنداشته می‌شود." در نظر "فروم"، انهدام عالم آخرین و مذبحانه‌ترین تلاش برای برکنار ماندن از خرد شدن است. حس تخریب، گریزی است از احساس غیرقابل تحمل ناتوانی. یکی از علل پایه‌ای آن چه "وندالیسم" خوانده می‌شود در احساس ناتوانی درونی شخص در برابر بیرون است. خشونت علیه ساختارهایی است که از اصلاح و یا تغییرشان ناتوان است. و بر اساس آن چه که "فروم" نیز به آن اشاره می‌کند، هنگامی که شخص نتواند علیه ساختارها بشورد و منهدم‌شان کند، جهت تخریب را به سمت و سوی خود می‌برد و دست به "خود تخریبی" می‌زند.

## ۳. هم‌رنگی ماشینی

آن چنان که فروم توضیح می‌دهد، شخصی که دچار احساس ناچیزی و ناتوانی می‌گردد و به ناتوانی خویش آگاه می‌شود، با دست کشیدن از تمامیت فردی، یا خود را و یا دیگران را نابود می‌کند. "شخص بدین طریق متمایل شده که دیگر خودش نیست، بلکه یک‌سره شخصیتی را اختیار می‌کند که سازمان‌های اجتماعی پیش پای وی می‌نهند و بدین ترتیب درست هم‌رنگ دیگران می‌شود و موافق انتظارات آنان عمل می‌کند... به صورت ماشینی چون میلیون‌ها ماشین دیگری که پیرامون او را گرفته‌اند در می‌آید." هم‌رنگ جماعت شدن، گرچه او را از تنهایی و اضطراب می‌رهاند، اما بهایی را که برای دست آوردن حس امنیت می‌پردازد، از دست دادن فردیت و "خود" است. هم‌رنگ شدن با دیگران، احساس مسئولیت را از دوش آدمی برمی‌دارد و "خود" را به جریان عمومی جامعه می‌سپارد.

نتیجه‌ای که از نکته‌ی بصیرت‌زای فروم می‌توان دریافت کرد این است که برای پرورش حس مسئولیت، لاجرم باید "فردیت" در شخص ریشه بدواند و قوی گردد. "تفرد"، شخص را به خود متوجه می‌کند و از این رو دست به معماری خویش می‌برد.

سوم: استانلی میلگرام

پذیرفتن "مسئولیت و تعهد"، که در یک معنایش، پذیرفتن نتایج و آثار رفتار و اعمال است، نیازمند "آزادی" است. همان که پیش از این از منظر اریک فروم، به آن اشاره شد. آزادی تصمیم و آزادی انتخاب، مقدمه‌ی تعهد و مسئولیت محسوب می‌شود. یکی از گریزگاه‌های عمده در مسئولیت‌گریزی، اطاعت از دیگری است. گرچه اطاعت و پیروی، ناخوشایند است اما آدمی را از پاسخ‌گویی نسبت به اعمال خود می‌رهاند. مکانیسم اطاعت چگونه شکل می‌گیرد؟ و چرا از مراجع قدرت و اتوریته‌ها اطاعت می‌کنیم؟

"استانلی میلگرام" در پژوهشی میدانی و تجربی میل و گرایش به "اطاعت از اتوریته" را در یک آزمایشگاه، سنجید و مورد کاوش قرار داد. "میلگرام"، نتیجه‌ی تحقیقات تجربی خود را در کتابی با همان عنوان "اطاعت از اتوریته"، منتشر کرد و علل و عوامل میل به پیروی و اطاعت را استخراج نمود. یکی از عوامل چندگانه‌ای که در این کتاب برشمرده است، "مسئولیت‌گریزی"، است. هم‌چنان که میلگرام آورده است شخص مطیع، خود را مسئول اعمال خود نمی‌داند و "با انتساب اعمال خود به اتوریته‌ی مشروع، خود را از هر مسئولیتی مبرا می‌سازد. به سخن دیگر، عاملیت خود را نفی می‌کند و خود را نه کنش‌گر و عامل که باید از نظر اخلاقی ارزیابی شود، بلکه خود را عامل اتوریته‌ی بیرونی می‌بیند. به میزانی که شخص، مسئولیت‌گریز گردد، به همان میزان خود را با انتظارات و خواسته‌ها و فرمان‌های اتوریته منطبق می‌کند.

یکی از نتایج شوم "مسئولیت‌گریزی"، خاموش شدن حس اخلاقی و یا وجدان است. بنابراین، "در دوران جنگ یک سرباز از خود نمی‌پرسد انداختن بمب بر روی یک قریه درست است یا نه، او از ویران کردن یک روستا

احساس شرم و یا گناه نمی‌کند، بلکه احساس غرور و شرم او بیش از هر چیز وابسته به آن است که چقدر مأموریتی را که به او محول شده خوب اجرا کرده است." با خاموش شدن حس اخلاقی، احساس شرم و گناه از میان می‌رود. از این رو سطح ویرانگری و تخریب رو به افزایش می‌گذارد. میلگرام دست کم پنج علت اطاعت را از یک‌دیگر تفکیک می‌کند:

۱. از نظر میلگرام، مجموعه‌ای از "عوامل اجبار" کننده‌ی ضمنی و نه آشکار، آدمی را به اطاعت وادار می‌کند. "از جمله عواملی مثل نزاکت، میل به انجام کمک و یا عدم جسارت لازم از این که خود را از دایره‌ی اطاعت بیرون بکشد.

۲. تغییراتی که در تفکر شخص به وجود می‌آید و در نتیجه تصمیم‌اش بر سرپیچی از آتوریتته را بی‌اثر می‌کند. یکی از مکانیسم‌های این روش، "تمایل فرد است که چنان مجذوب جنبه‌های جزئی و ظریف می‌شود که نتایج وسیع‌تر آن را از نظر بیندازد."

۳. از نظر میلگرام، عام‌ترین ترفند گریز از مسئولیت، جابجایی مسئولیت از خود به آتوریتته است. "شخص مطیع خود را مسئول اعمال نمی‌داند او با انتساب تمام ابتکارات به آتوریتته‌ی مشروع، خود را از هر مسئولیتی مبرا می‌سازد. وی خود را نه همچون کسی که به طریقی از نظر اخلاقی قابل ارزیابی است، بلکه به عنوان عامل آتوریتته‌ی بیرونی می‌داند."

۴. خاموش شدن حس اخلاقی و منهدم شدن وجدان اخلاقی از جمله‌ی اطاعت است. "به اعمالی که انجام می‌دهد با احساسات اخلاقی واکنش نمی‌دهد. موضع اخلاقی او اکنون بیشتر توجه به چگونگی انطباق با انتظاراتی است که آتوریتته از او دارد."

۵. یکی دیگر از علت‌های اطاعت از آتوریت‌ها، به ویژه در هنگام خشونت‌ورزی علیه قربانیان، "غیرانسان‌انگاری" قربانیان است. وقتی قربانی، از کرامت و مقام انسانی خلع شد، خشونت‌ورزی نسبت به او سهل می‌شود.

زیرا در این صورت، حس اخلاقی را تحریک نمی‌کند. "روبر مرل"، در کتاب "مرگ کسب و کار من است"، به این نکته اشاره می‌کند که برای آن که نیروهای گشتاپو و دستگاه کشتار روان کار کند، دستور داده بودند که بر روی کامیون‌هایی که زندانیان را به سوی مرگ حمل می‌کردند، بنویسند: ماشین حمل زباله. هر ایده‌ای که انسان را از انسانیت‌اش خلع می‌کند و دیگران را از مقام اخلاقی پایین می‌کشد، مستعد فراموش کردن "مسئولیت و تعهدی" است که نسبت به دیگران داریم. "بی ارزش کردن قربانی قبل از اقدام علیه وی، طی دهه‌ها و بیش‌تر تبلیغات ضد یهودی به طور سیستماتیک، مردم آلمان را برای پذیرش نابود کردن یهودی‌ها آماده ساخت." علاوه بر موارد پنج‌گانه، بی‌فایده نیست که به نکته‌ی ششم هم از "روبر مرل"، اشاره شود.

۶. "روبر مرل"، که در کتاب "مرگ کسب و کار من است"، به طور مبسوط به فرایند قتل عام یهودیان توسط نازیسم، پرداخته است. "مرل"، به وفاداری علی‌رغم مسئولیت، به عنوان یکی از علل بنیادین خشونت‌ها و فراموش کردن مسئولیت اخلاقی و انسانی اشاره دارد. وفاداری که فضیلتی اخلاقی است، اما می‌تواند منبع و منشا جنایت شود. "پیشوای ما یک بار برای همیشه شرافت اس اس را به صراحت معین کرده است. او شعار گروه برگزیده‌اش را با این جمله بیان می‌کند: "شرف تو، وفاداری تو است." بنابراین از این پس همه چیز به طور کامل ساده و روشن است. دیگر هیچ گونه مسئله‌ی وجدانی برای مان پیش نمی‌آید؛ همین قدر کافی است که شخص وفادار باشد و به عبارت دیگر، اطاعت کند. وظیفه‌ی ما، وظیفه‌ی منحصر به فرد ما، اطاعت است. و به لطف این اطاعت محض، یقین داریم که دیگر اشتباه نخواهیم کرد و در طریق راست قدم برخواهیم داشت."

## بخش چهارم: "گی روشه"

تعهد و مسئولیت و رابطه‌ی آن‌ها با فرهنگ و ساختار اجتماعی، یکی از نکات پراهمیت است. گستره، ماهیت و سنخ‌ها و مرزهای مسئولیت و شیوه‌های اجرای مسئولیت، در فرهنگ‌های متعدد، متفاوت است. به سخن

دیگر، این که هر شخص درباره‌ی چه چیزی و چگونه مسئولیت دارد، بستگی به این دارد که در چه فرهنگی زندگی می‌کند. این زیست‌بوم فرهنگی است که مسئولیت‌ها را مشخص می‌کند. زیرا اگر "مسئولیت" را همان انتظار اجتماعی از افراد معنا کنیم، آن‌گاه، جغرافیای وظایف و مسئولیت‌ها با انتظاراتی مشخص می‌شود که در هر فرهنگی نسبت به فرهنگ دیگر متفاوت خواهد بود. به عنوان مثال، اگر جامعه از افراد خود انتظار داشته باشد که والدین را در هنگام کهولت و بیماری، نگهداری و مداوا نمایند، آن‌گاه، مراقبت و مداوای والدین، مسئولیتی محسوب می‌شود که افراد اخلاقاً و یا حتی از منظر حقوقی و قانونی باید آن را انجام دهند.

برای فهم جامعه‌شناختی از "مسئولیت"، ضروری است نسبت آن را با ساختارهای اجتماعی و فرهنگی مورد مذاقه قرار دهیم. برای طرح نسبت میان "مسئولیت و تعهد" و جامعه و فرهنگ از کتاب "سازمان اجتماعی" (گی روشه) و کتاب "تعهد و فرهنگ" ("مارگرت مید")، بهره خواهیم برد. توجه جامعه‌شناختی به مسائلی این‌چنین، از آن رو است که نشان داده شود مفاهیم باید در زمینه‌ی روابط اجتماعی و کیفیت ساختارهای اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد. فهم موضوع "مسئولیت" نیز از این قاعده استثنا نیست و لازم است آن را در نسبت ساختار جامعه مورد مذاقه قرار داد.

در هر یک از این سه نوع جامعه، سازمان اجتماعی، مناسبات و روابط با یکدیگر و اقتصاد و... متفاوت است.

"دورکیم"، با سنخ‌شناسی دو گونه همبستگی، تفاوت این گونه جوامع را بازشناسی می‌کند. دو گونه همبستگی مورد نظر دورکیم، همبستگی مکانیکی و همبستگی ارگانیک است. در جوامع سنتی و ماقبل صنعتی، با همبستگی مکانیکی مواجه هستیم.

جوامعی که با نظام‌های نیرومند مشترک، روح جمعی و هویت مشترک، بسیار اساسی بود. "به عبارت دیگر، همبستگی مکانیکی در جایی رواج دارد که افکار و گرایش‌های مشترک اعضای جامعه از نظر کمیت و شدت از افکار و گرایش‌های شخصی اعضای آن بیشتر باشد." جامعه‌ای با حداقلی از تفاوت‌های فردی که بسیار به یکدیگر شباهت دارند. در حالی که در جوامعی که تقسیم کار مدرن در آن‌ها رخ داده است و با همبستگی ارگانیک روبرو هستیم، "فردیت" (individuality) رشد یافته است و تفاوت‌های شخصی به رسمیت شناخته می‌شود.

"مسئولیت"، در جوامع با همبستگی مکانیکی، اولاً وسیع و ثانیاً در چهره‌ی مسئولیت در برابر حیات گروه، قبیله و نظام خویشاوندی است. مسئولیتی که از پیش بر فرد تحمیل می‌شود و خطای از آن نیز با مجازات‌های سنگین مواجه می‌شود. به تعبیری دیگر، هم مراجع تعیین کننده‌ی "مسئولیت" در بیرون از افراد است و از سوی مرجع اقتدار سنتی معلوم می‌گردد و هم واکنش در برابر نادیده گرفتن مسئولیت، شدید بوده است. اما امروزه، گستره‌ی مسئولیت کاهش یافته است و علاوه بر این، با گسترش "تفرد" واکنش به عدم اجرای بخشی از مسئولیت‌ها از سوی جامعه، چندان خشن و صریح نیست. انسان امروزی، میدان بازتر و آزادی بیشتری در اختیار دارد که چگونه زیستن خود را تعیین کند و خود را چندان گرفتار در قواعد پیشینی نمی‌کند. گی روزه، با اتکا به نظریات جامعه‌شناسانی هم‌چون اگوست کنت، مارکس، فردیناند تونیس، دورکیم و اسپنسر، و استخراج معیارهایی، صورت‌بندی‌های مختلفی از جوامع در طول تاریخ را به دست داده است. و در نهایت سه گونه جامعه را از یک دیگر تفکیک می‌کند:

۱. جوامع سنتی که شامل جوامع کهن و جوامع روستایی می‌گردد.

۲. جوامع ما قبل صنعتی

۳. جوامع صنعتی و فراصنعتی

گی ریشه با تفکیک جامعه‌ی سنتی از جامعه‌ی تکنولوژیک، به تفاوت ساختاری و سازمان اجتماعی هر یک از این دو می‌پردازد. ساختارهای دوگانه‌ای که هر یک مجال نوعی از زیست را فراهم می‌کنند. آن چنان که

گی ریشه اشاره می‌کند، در نظام‌های سنتی، شبکه‌ی روابط خویشاوندی است که تعهدات و مسئولیت‌ها را ترسیم می‌کند. خویشاوندی "به علت تعهدات متعددی که بین اعضا به وجود می‌آورد، سبب ایجاد شبکه‌ی وسیع وابستگی و کمک متقابل می‌شود و در صورت احتیاج، می‌بایست به کمک اعضای خویشاوند امیدوار و از آن بهره‌مند شد." در حقیقت در جوامع سنتی، خویشاوندی، چهار چوب اصلی سازمان اجتماعی را شکل می‌دهد. از این رو بیشترین مسئولیت افراد در برابر شبکه‌ی خویشاوندی است.

در مقابل نظام‌های سنتی، جوامع تکنولوژیک قرار دارند که با سازمان اجتماعی پیچیده، "در برگیرنده مشاغل، طبقات اجتماعی، انجمن‌های داوطلبانه، احزاب سیاسی، کلیساها و اتحادیه‌های کارگری و دیگر گروه‌های ذی‌نفع است." در چنین جامعه‌ای، "مسئولیت" از دایره‌ی روابط خویشاوندی به سمت ارتباطات رسمی و عموماً بر اساس قواعد و قوانین از پیش تعیین شده پیش می‌رود. قواعدی که افراد می‌توانند در جهت تغییر آن تلاش نمایند. بتدریج تعهدات سنتی نسبت به خانواده و ساختار خویشاوندی، جای خود را به تعهدات و مسئولیت نسبت به ساختارهای حقوقی و رسمی داد.

"مارگارت مید" نیز در کتاب "فرهنگ و تعهد"، با معرفی سه گونه فرهنگ، تعهد نسبت به فرهنگ سنتی را شرح می‌دهد. صورت‌بندی سه‌گانه‌ی "مید" از فرهنگ عبارت است از: فرهنگ نیاکان‌گرا، فرهنگ همسال‌گرا و فرهنگ جوان‌گرا. در نظر "مید"، در فرهنگ نیاکان‌گرا "کودکان اساساً از اسلاف خود آموزش می‌بینند و فرهنگ همسال‌گرا، که در آن بزرگ‌سالان و کودکان از همتایان خود می‌آموزند و فرهنگ جوان‌گرا، که بزرگ‌سالان هم‌چنین از کودکان خود می‌آموزند، تصویری از دوره‌ای است که ما در آن بسر می‌بریم."

بر اساس شرحی که "مید" از فرهنگ نیاکان گرامی دهد، جوامع ابتدایی و ادیان کوچک، نیاکان گرامی هستند. جوامعی که تغییر در آنها بسیار کند و درک ناپذیر است. در این جوامع، زندگی هر نسل، کم و بیش تکرار شیوهی

زندگی پیشینیان خود است. ویژگی بنیادین این نوع فرهنگ‌ها، تعهد و الزامی است که اعضا هر نسل به کلیت فرهنگ و شیوهی زندگی پیشینیان دارند. تعهدی که تخطی از آن سبب مجازات‌های سخت می‌شده است. تعهد و مسئولیت در قبال سرنوشت قبیله و عشیره و یا خانواده، به وسیله هر نسل به نسل بعد منتقل می‌شده است. گستره‌ی تعهد نسبت به فرهنگ و اجتماع، وسیع و کل زندگی شخص را در برمی‌گرفته است.

اما در فرهنگ‌های جوان گرامی و یا فرهنگ‌های مدرن، عموم آن تعهدات سنتی، از دوش افراد برداشته شده است. بنابراین مسئولیت بسیار کمتری را بر دوش دارند. به عنوان مثال، در نظام‌های سنتی، هر یک از افراد در شبکه‌ی خویشاوندی نسبت به رفع مشکلات و دفع خطرات و ... در کل شبکه‌ی خویشاوندی مسئولیت داشته است. تعهدی بی‌قید و شرط که سرپیچی از آن با واکنش گروه مواجه می‌شده است. اما امروزه این تعهد و مسئولیت به حداقل خود رسیده است. به نحوی که اگر کارمندی در نظام بوروکراتیک، بر اساس تعهد سنتی خود به خانواده و خویشاوند، از مقام و موقعیت خود بهره‌بردا می‌کند، رفتاری مجرمانه انجام داده است. این همان پدیده‌ی ناهنجاری است که امروزه با عنوان "خویشاوندسالاری" از آن یاد می‌کنند. پدیده‌ای که در فرهنگی‌های سنتی نه تنها مذموم شمرده نمی‌شده است، بلکه آن را وظیفه و مسئولیت شخص محسوب می‌کرده است و نادیده گرفتن آن را رفتاری نامطلوب و ناهنجار معرفی می‌نموده است.

علاوه بر مسئولیت در برابر نظام خویشاوندی و قبیلگی، هر یک از اعضا، تعهدی مطلق برای حفظ آداب و رسوم، سنت‌ها، شعایر و سبک زندگی اجداد خود احساس می‌کرده‌اند. مسئولیت برای حفظ هویت، فرهنگ و سبک زندگی که از پیشینیان برجای مانده است. اما آن چنان که "مید" در باب فرهنگ جوان گرامی توضیح می‌دهد، ساکنان جوامع امروزی، خود را متعهد به تداوم سنت و فرهنگ نمی‌یابند.

در جوامع کنونی، افراد مسئولیت واضح و مشخصی برای حفظ هویت فرهنگی و بنیادهای فرهنگی که از آن برخاسته اند، ندارند. و این در حالی است که در اجتماعات کهن، هرگونه نوآوری و تخطی از سنت ها و آداب و رسوم، به شدت سرکوب می شد و خاطی، مجازات می گردید.

علی زمانیان - آبان ۱۴۰۰

### منابع:

۱. مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی عمومی، سازمان اجتماعی، گی روشه، ترجمه هما زنجانی‌پور- تهران: سازمان مطالعه تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۷۵
۲. روان درمانی اگزیستانسیال، اروین.د.یالوم، ترجمه سپیده حبیب، تهران: نشر نی، ۱۳۹۰
۳. فرهنگ و تعهد، مارگرت مید، ترجمه عبدالعلی دستغیب، شیراز: انتشارات نوید، ۱۳۸۵
۴. فرهنگ علوم اجتماعی، جولیس گولد، باقر پرهام و دیگران، انتشارات مازیار، ۱۳۷۶
۵. اطاعت از اتوریته، استانیلی میلگرام، ترجمه مهران پاینده، اختران، ۱۳۸۱
۶. گریز از آزادی، اریش فروم، ترجمه عزت الله فولادوند، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۲۵۳۶
۷. آزادی و سرنوشت، رولومی، ترجمه محمد صنعتی، تهران: کتاب ارجمند، ۱۳۹۱
۸. رفتارهای اجتماعی مطلوب از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی، هانس ورنر بیرهوف، ترجمه رضوان صدقی‌نژاد، تهران: نشر گل‌آذین، ۱۳۸۴

## مسئولیت و تعهد

\* محمد طیبیان  
اقتصاد دان و استاد دانشگاه



### انسان تنها انسان وحشی

تفاوت بین انسان‌های تنها و منزوی که به مثابه افرادی هستند که هر یک گویی در جزیره‌ای جداگانه زندگی می‌کنند با یک مجموعه‌ای از انسان‌ها که در چارچوب یک جامعه زندگی می‌کنند چیست؟ انسان‌های تنها و منزوی در کنار هم فقط به صورت موجود متخاصم قابل تصور هستند. افرادی که بر سر هر عامل مثبت و منفی گلوی یک دیگر را می‌فشارند و برای هر امتیاز شخصی حاضر به نابودی یکدیگر هستند. در واقع انسان‌ها در شخصیت و موجودیت منفرد خشونت‌بارترین بوزینه‌ها به شمار می‌آیند. نقل قول جالبی از یادداشت‌های چارلز داروین وجود دارد که بسیار گویا است. این مطلب در واقع طنز و کنایه داروین به مباحث مافوق الطبیعه جان لاک فیلسوف انگلیسی قرن هجدهم در مورد ذات انسان است؛

"اکنون که منشاء تکاملی انسان اثبات شد (که انسان از نسل میمون است) - بسیار بحث‌های مافوق الطبیعه رواج خواهد یافت - اما هر کس که بوزینه را بشناسد، در مقایسه با جان لاک، به این مطالب ماوراء الطبیعه در مورد ذات انسان بسیار نزدیک تر خواهد بود."

همچنین در کتاب "نزول انسان" اشاره می‌کند که علی‌رغم تحول ویژگی‌های تکاملی عقلی و ادراکی انسان‌ها به صورت بارز مظهر چارچوب فیزیکی ریشه‌های فرومایه (حیوانی) خود را به همراه دارند.

چه این که هیچ موجودی لااقل از بین خانواده پستانداران یافت نمی‌شود که حاضر باشد در حق همنوعان خود این درجه خشونت و تعدی روا دارد که انسان‌ها می‌توانند در حق هم نوع خود روا دارند و تجربه آن هم فراوان است. استعداد ابزار سازی در انسان این ظرفیت را به درجات افزایش داده و نمونه آن ماشین‌های جنگی و کشتار جمعی است که می‌بینیم.

همچنین است ابزار سازمانی و تجهیز منابع افراد قدرت پرست برای اعمال خشونت و شقاوت در حق هم‌نوعانی که قاعدتاً باید امانتدار آن مردم باشند.

## مسئولیت و تعهد در سطح سازماندهی اجتماع

فلاسفه مختلفی به این نکته اشاره کرده‌اند که انسان‌ها به تنهایی و به صورت افراد منفرد موجوداتی ضعیف و در نتیجه نگران و بیمناک و خطرناک هستند. فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم، توماس هابز، استدلال می‌کند (فصل سیزده کتاب لویاتان)، برای انسان‌ها در حالت طبیعی همراهی با سایر انسان‌ها نه تنها اسباب آسایش خیال نیست بلکه اسباب نگرانی دائمی است، مگر عاملی باشد که افراد جمع را از آسیب‌رسانی به یکدیگر منع کند و باز دارد. بلکه در حالت طبیعی هر فرد انسان در حال جنگ با سایرین است. هابز می‌گوید این جنگ به معنی الزاماً کشمکش و درگیری نیست، بلکه به معنی زمان است و ادواری که افراد نسبت به وجود صلح و سازش با دیگران مطمئن نیستند. انسان در ترس دائم از سرنوشت و عاقبت مرگ خشونت بار، بسر می‌برد و زندگی او منزوی، شریرانه، بی‌رحمانه و کوتاه است.

نباید تصور شود که این شرایط در زمان‌های گذشته دور رایج بوده، بلکه هر کجا نظم و ترتیب اجتماعی فرو ریزد به سرعت مردم به جان هم می‌افتند و خان و مان یکدیگر را به باد می‌دهند (مانند منطقه بالکان بعد از فرو پاشی بلوک شرق، عراق، افغانستان، سومالی، سودان، سوریه و...). در عصر حاضر نیز موارد قابل ذکر متعدد است. حتی در همین سنت جنگ دائم، حکومت‌ها سلاح‌های خود را دائم به سوی یکدیگر نشان می‌روند و در هر فرصت ترس از مردمی که از آنان نفرت دارند به سوی مردم خویش نیز متوجه می‌کنند.

درجه درگیری انسان‌ها با یکدیگر در حالت جنگ دائمی هر کس با هر کس، در حالتی که هابز آن را حالت طبیعی می‌داند، برحسب میزان رواج قانون و تربیت اجتماعی می‌تواند متفاوت باشد و از درجات متفاوتی برخوردار.

کسانی که در رانندگی مانع عبور خودرو دیگران می‌شوند برای این که چند متر جلوتر حرکت کنند یا افرادی که به جای ته صف خود را خارج از نوبت به جلو صف می‌رسانند یا کسانی که با ارتشاء حق دیگری را ضایع می‌کنند

و یا با سهمیه‌بندی به نفع خود و طایفه یا همراهان، دیگران را از میدان بیرون می‌رانند، یا کسانی که اموال عمومی را غارت می‌کنند نیز همین حالت جنگ را در شکل‌های مختلف عملی می‌نمایند و سایرین که ناظر یا قربانی این شرایط هستند نیز همان حالت زمانه نا امن یا حال و هوای نا اطمینانی را تجربه می‌کنند، همان حالتی که هابز به آن اشاره می‌کند. شرایطی که در حالت رواج و تداوم، حال و هوا و نشان جنگ همه بر علیه همه است.

از نظر هابز در زمانه و حالت جنگ همه بر علیه همه، مفاهیم راستی و کژی، داد و بیداد، جایگاهی ندارند. در این حالت زور و فساد دو فضیلت اصلی به شمار می‌روند.

پیشنهاد هابز در قرن هفدهم، در زمانی که انگلستان برای ده‌ها سال درگیر جنگ داخلی و بحران سیاسی بود، این بود که راه کار برون رفت از این شرایط، ایجاد یک دولت با اقتدار اجرایی قوی بر اساس قرار داد اجتماعی است که مردم را در مقابل اجانب و در مقابل یکدیگر حفظ کند. این حکومت طبعاً حکومت قانون است.

او در فصل چهاردهم کتاب استدلال می‌کند که آزادی به معنی نبود مانع بر رفتار انسان‌ها است هنگامی که به تمشیت روزگار خود مشغول هستند. آزادی بدون محدودیت ممکن است موجب تعدی عده‌ای به دیگران شود. به همین دلیل انسان‌ها باید برخی از آزادی‌ها را فرو گذارند. این نیز هنگامی عملی است که این فروگذاری به معنی برداشتن این امتیازات توسط دیگران تلقی نشود.

بلکه به این معنی است که همه بخشی از اختیارات خود را فروگذارند تا آزادی افرادی مثل آزادی دیگران نشود. امر فروگذاری برخی آزادی‌ها به معنی برداشتن و غنیمت دانستن و بهره حکومت برای تسلط هم نیست.

بلکه به معنی جایگزینی با قانونی است که باید همه در چارچوب آن قرار گیرند و این نفس قرار داد اجتماعی است. بنابراین آن عقب نشینی مردم از برخی حقوق به معنی پیشروی حکومت در اجازه به خود برای تعدی نباید تلقی شود.

هابز حقوق و قانون را از هم متمایز می‌داند و شروع حقوق انسانی را حقوق طبیعی می‌داند. اما قانون برساختنی است و توسط حکومت اعمال شدنی همه این بحث در جهت ایجاد شرایطی است که مردم احساس نکنند دائم با یکدیگر با حکومت و با اجانب در حال جنگ و ستیز هستند. چه این جنگ یک ستیز فیزیکی و رزمی مسلحانه باشد و یا کشمکش و اصطکاک اجتماعی و روانی مانند بی نظمی در رانندگی، معارضه در زندگی متعارف، یا ارتشاء و فساد، و یا تشنج اعصاب دائم و ایجاد فشار روانی توسط حکومت گران. در این راستا است که هابز برخی حقوق را غیر قابل زائل کردن می‌داند، یعنی حقوقی بایست برای همگان در قالب قرار داد اجتماعی تصریح شود که با هیچ حکم و دستور و قانون دیگر قابل زائل کردن نباشد. سایر قوانین نیز ضروری است بر اساس اراده عمومی تنظیم شوند تا قابل اجرا باشند، اما در اجرا دستخوش مطامع گروه‌های ذی‌نفع و سلیقه‌ها نشده و بنابراین یک سازمان اجرایی حکومتی لازم است که این قوانین را بدون چون و چرا اجرا کند. از نظر هابز چنین سازوکاری است که انسان‌ها را از وحشت در کنار هم بودن و جنگ دائم، چنانکه گفته شد دور می‌دارد و زندگی آرامی را فراهم می‌کند که مردم فرصت توسعه دانش و فرهنگ و علم و بهبود معاش خود را بدست می‌آورند.

این شاکله‌ای است که مسئولیت سیاسی و اجتماعی به صورت ایجاد سازمان سیاسی را تعریف می‌کند، و برای تمام مشارکت کنندگان در قرار داد اجتماعی چه تک تک افراد و چه کسانی که بر امر حکومت می‌گمارند حیطة مسئولیت و تعهد به قرار داد اجتماعی را تعریف و تعیین می‌نماید.

## خلل در اجرا و پیاده سازی اندیشه اجتماعی

آنچه فلاسفه‌ای مانند هابز و دیگران همزمان و یا بعد از او (ژان ژاک روسو، مونتسکیو، جان لاک، آدام اسمیت، جرمی بنتام، دکارت، کانت و ...) صورت‌بندی کردند در برخی جوامع کارکرد سازنده و ثمر بخشی داشته است.

اما در برخی جوامع نیز با شکست مواجه شده و دست آوردی به جز ناکامی نداشته است. برای مثال بهار عربی به سرعت خزان شد، تلاش مردم برای دموکراسی رئیس‌جمهورهایی را سر کار آورد که با ابزار قدرتی که به دست آوردند دموکراسی را به یک استبداد بدتر تبدیل کردند و رئیس‌جمهور مادام‌العمر و موروثی ایجاد نمودند. حکومت‌هایی که با شروع ناآرامی و عدم رضایت مردم، شهرهای خود را بمباران کردند و میلیون‌ها مردم خود را تلف و یا آواره نمودند. روند طولانی مدت مبارزه برای دموکراسی در اروپای شرقی کارنامه ناامید کننده‌ای دارد. چین رئیس‌جمهور مادام‌العمر بر روی دست دارد و در ترکیه رجب اردوغان هرچه قبلی‌ها رشته کردند را پنبه می‌کند. در آمریکا ترامپ یک حمله خطرناک و نزدیک به موفقیت را به مبانی دموکراسی انجام داد و تا مرحله ایجاد بلوا و حکومت نظامی پیش رفت. ابن خلدون در قرن هشتم هجری پس از مطالعات تاریخی و تالیف کتاب تاریخ خود تحت عنوان "خلاصه العبر"، جمع‌بندی می‌کند "بهوش باشید بهوش باشید، که تمدن ناپایدار است."

برخی متفکران اجتماعی مانند آیزیا برلین و رالف داهرن دورف چنین استدلال می‌کنند که باور رایج این است که ترکیب دموکراسی که ضامن آزادی و مشارکت افراد است و نظام اقتصاد بازار که ضامن تولید ثروت و تنعم، با هم و دست در دست هم می‌آیند.

اما این اندیشمندان استدلال می‌کنند که این تقارن سعدین تصادفی بوده و در یک مقطع تاریخ در گوشه‌ای از جهان مانند اروپای غربی ظاهر شده است. نمونه‌های مختلف شکست‌های سیاسی و تلاش مردم برای دموکراسی و باز غلطیدن به استبداد در قرن بیستم و دو دهه اخیر از قرن بیست و یکم مکرر رخ نموده است. در واقع نمونه فراوان‌تری یافت می‌شود از نظام‌های استبدادی و حرکت در جهت دوری از نظام اقتصاد آزاد و منتفی شدن فرصت خلق ثروت برای همگان. در واقع بیشتر موارد می‌توان دریافت که استبداد با نظام اقتصادی متمرکز دولتی و مشحون از اختلال و ضایعه به دست می‌آید. اما این ایده که با هم همراه شدن دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد که یکی چارچوب مهیا برای ضمانت حفظ حقوق و آزادی فردی است و آن دیگر چارچوب مهیا برای پیشرفت اقتصادی، یک واقعه تصادفی تاریخی است و برای سایر کشورها غیر قابل دست یافتن، خود انگاره متصلبی است برای باور کردن. زیرا برای هر پدیده بایستی دلائل عقلایی یافت. این پرسش که چرا برخی جوامع از چرخه استبداد و فقر بیرون جهیده‌اند پرسش مشکلی است و در واقع بخش بزرگی از پژوهش علوم اجتماعی متوجه این مطلب است. در این نوشته برخی از جنبه‌های مطلب که کمتر مورد کنکاش قرار گرفته به اجمال مورد توجه قرار می‌گیرد.

## انواع آزادی liberty و عواقب آن

آیزیا برلین حدود دو بیست نوع مختلف آزادی برمی‌شمرد اما نتیجه می‌گیرد که این‌ها تحت دو عنوان قابل جمع‌بندی هستند. "آزادی‌های منفی" و "آزادی‌های مثبت". آزادی منفی یعنی "رستگی از" مانند رستگی از سرکوب و اسارت و ضایع شدن حقوق انسانی و آزادی‌های مثبت یعنی "رستگی برای" مانند آزادی برای انتخاب کردن در زندگی و شکوفایی استعداد و آزادی در تلاش برای بهبود روزگار خود و دیگران.

امانوئل کانت فیلسوف قرن هجدهم، آزادی مثبت را به صورت گویاتتری تعریف کرده است. آزادی برای اعمال اختیار شخصی توسط افراد برخوردار از شخصیت معقول، یعنی آن نفس و وجدانی که بتواند فرد را از دورویی و رفتار دودوزه خویش و بی‌منطقی خویش و دیگران محافظت کند و نجات دهد. در این مورد بعداً توضیح داده خواهد شد.

برحسب دسته‌بندی آیزیا برلین آزادی منفی به سادگی ممکن است به تسلیم و تحت حکم قرار گرفتن مردم منجر شود. چرا که یک دولت می‌تواند به عنوان حفاظت از مردم از خطرهای واقعی یا ساختگی قرار داد اجتماعی مبتنی بر حفاظت حقوق مردم را زیر پا گذاشته و اختیارات فزاینده را کسب کند و به یک دیکتاتوری تبدیل شود. چنانکه مسیر بسیار از استبدادهای متعدد این ایام از این سو بوده است. درک مردم از آزادی مثبت و فرهنگ اجتماعی، چنین درکی است که سبب می‌شود در اولین قدم یا اظهار نیت سلب برخی آزادی‌ها و تعدی به حیطه انتخاب شخصی و محدود کردن میدان انتخاب، مردم از خود مقاومت نشان دهند و ایستادگی کنند و حکومت زیاده طلب را سر جای مناسبش نشانند.

اما نکته امانوئل کانت بسیار ظریف و عمیق است. کسانی می‌توانند شایستگی آزادی را داشته باشند که ابتدا شخصیت خود را از دودوزه بودن و دورنگی و بی‌منطقی نجات دهند. اگر مردمی این ویژگی فرهنگی را فاقد باشند به سادگی در دام استبدادگرانی می‌افتند که از این دو ویژگی به عنوان طعمه استفاده می‌کنند. یک جامعه شایستگی آزادی و دموکراسی را دارد که بخش تعیین کننده‌ای از مردم از فرهنگ دورنگی و بی‌منطقی بری بوده آن را بشناسند و نسبت به آن حساس باشند.

در زیان ناشی از دورنگی درک مطلب ساده است. افرادی که از حرکت‌های یک حکومت به سوی استبداد باخبر هستند یا آن را حس می‌کنند و وجدان آگاهی دارند اما این آگاهی سبب نمی‌شود برای سوء استفاده و موقعیت شخصی به همکاری و هم‌جهتی با مراحل استبداد همراه نشوند و ظاهر موافقت را نشان ندهند که با باطن مخالفت آنان متفاوت است.

حتی اگر در تقویت بنیاد استبداد به دلیل تصور در شریک شدن در منافی همکاری نمی‌کنند به استبداد لبخند نزنند و برای ظاهر سازی هورا و مرحبا سر ندهند. این است درک از نکته ای که کانت، به عنوان ضرورت اجتناب از دورنگی و دودوزه بازی، برمی‌شمرد.

### بی‌منطقی به عنوان یک امتیاز و یک قدرت مخرب

دومین نکته قابل توجه که کانت بیان می‌کند برای امکان استفاده انسان‌ها در برخورداری از آزادی مثبت، اجتناب و بری بودن از بی‌منطقی خود و پذیرا نبودن بی‌منطقی دیگران است، وقتی این بی‌منطقی نتایج سیاسی و اجتماعی به همراه دارد، انسان‌هایی که ذهنشان دچار سازوکار منطق نیست به سادگی می‌توانند طعمه استبداد شوند و یا قدرت بخش جریان‌های استبدادی گردند. این بحث دامنه وسیع دارد، فقط به اختصار یک نکته در این مورد بیان می‌شود. کسی که اختیار داشته باشد بی‌منطقی کند و مردم هم بی‌منطقی او را بپذیرند یا تحمل کنند از قدرت و امتیاز مخربی برخوردار می‌شود. برای مثال و به عنوان تمثیل اگر فردی اجازه داشته باشد یا از طرف مردم پذیرفته شود که بگوید دو به اضافه دو می‌شود چهار و بگوید دو به اضافه دو می‌شود پنج، این فرد هر چیزی را می‌تواند با همین منطق اثبات کند. می‌تواند پول از جیب شما بردارد و بگوید پول در جیب شما گذاشتم. خان و مان شما را ویران کند و از تلاش سازندگی و بهروزی روزگار شما ابراز خستگی و طلب کاری کند. چطور؟ قبول این که دو به اضافه دو می‌شود چهار و می‌شود پنج به معنی قبول برابری یک و صفر است و برابری منهای یک با صفر. می‌تواند یک تومان از جیب شما بردارد و بگوید چیزی بر نداشتم چون می‌پذیرید که یک و صفر برابر است. چون می‌پذیرید که صفر و یک برابر است، صفر ریال در جیب شما قرار دادم و چون مبنای منطق من را پذیرفته‌اید مثل این است که یک تومان در جیب شما قرار داده‌ام.

البته موارد بی‌منطقی در تجربه واقعی به این رو راستی نیست بلکه در بسیار لفافه‌ها پیچیده شده که مردمی که از ذهن آموزش دیده و مجرب برخوردار نیستند متوجه آن نبوده و در نتیجه نمی‌توانند از آزادی مثبت حفاظت و حمایت و نگهداری کنند و به دام استبداد می‌افتند.

بنابراین در سطح فردی تعهد به اصول آزادی مثبت، یعنی اجتناب از دورنگی و اجتناب از پذیرش بی‌منطقی حتی اگر چاره نبود از طریق بازی نکردن با قاعده بازی حکومت‌ها در این زمینه‌ها و حداقل رویگرداندن از این گونه جلوه‌های زمینه ساز استبداد اجتماعی و سیاسی. در نتیجه مهمترین مسئولیت شخصی هر انسان نگران سرنوشت خویش و هم نوعان خویش توجه به این سفارش امانوئل کانت است.

## تعهد و مسئولیت پذیری

\* بیژن عبدالکریمی - دکترای فلسفه و استاد دانشگاه



با سلام و تشکر از وقتی که به ویژه‌نامه کوجه اختصاص دادید.

**سوال اول:** به نظر شما سرچشمه تعهد و مسئولیت در چیست؟

**جواب:** فکر می‌کنم پاسخ به این سوال چندان ساده نیست و بیشتر نوعی طرح افکنی هست. ولی من فکر می‌کنم که سرچشمه تعهد تناهی انسان و محدودیت بشری است. انسان موجودی غنی به ذات نیست، موجودی نیست که استغنا داشته باشد. به گفته حکمای ما انسان دارای فقر ذاتی است، به هستی نیازمند است و اگر عطیه هستی نباشد او وجود ندارد و هم اینکه برای بقای خود به دیگران نیاز دارد. انسان چون نیازمند دیگری است، جامعه و دیگران نیازهای او را برطرف می‌کنند و او نیز باید در یک نسبتی با دیگران قرار بگیرد. البته احساس تعهد نسبت به دیگران امری است تاریخی. یعنی در فرهنگ‌ها و جوامع مختلف فرد رابطه خود با دیگران را به طرق گوناگون تعریف می‌کند. مثلاً در فرهنگ مسیحی مسیر انسان به ملکوت از خانه همسایه می‌گذرد ولی در دوران مدرن امروز شاید من (من مدرن) انسان را گرگ انسان بدانم! در واقع رابطه من با دیگری در فرهنگ‌ها و افق‌های تاریخی مختلف دارای چهارچوب معنایی گوناگون بوده؛ ولی نهایتاً تناهی انسان و اینکه من به انسان نیازمندم، باعث می‌شود که یکسری مناسباتی را تنظیم کنم که حیات و بقایم امکان‌پذیر باشد. در اینجا است که اخلاق و تعهد نسبت به دیگری شکل می‌گیرد، یعنی من نمی‌توانم همه چیز را برای خودم بخواهم چون دیگران هم همین را خواهند خواست، لذا می‌بایست دائماً در کشمکش و تنازع باشیم. فرهنگ و تمدن اجازه این کشمکش دائمی را به آدمی نمی‌دهد و نهایتاً باید مناسباتی در چهارچوب قانون و اخلاق تنظیم شود و از همینجا تعهد نسبت به دیگری آغاز می‌شود.

**سوال دوم:** به نظر شما مابین تعهد، مسئولیت و آزادی چه ارتباطی وجود دارد؟ آیا این‌ها در تعارض با هم هستند یا می‌توانند مکمل هم باشند؟  
**جواب:** ببینید

اگر شما تعهد و مسئولیتی نسبت به یک امر بیرونی داشته باشید قاعدتا آزادی شما را محدود می‌کند. اما اگر این تعهد از جان شما و به اختیار شما باشد، چون آزادانه است در واقع خود نوعی تحقق آزادی‌ست.

مثلا تصور بفرمایید من در یک محیط کاری قرار دارم که هیچ نسبتی بین خود و آنجا نمی‌بینم، قطعاً احساس چالش می‌کنم. یا اگر دانشجویی باشم که نسبتی با دانش‌پژوهی ندارم، سر کلاس احساس محدودیت کرده و فکر می‌کنم اسیرم. اما اگر در همان کلاس من آزادانه و عاشقانه انتخاب کرده باشم که حاضر شوم به هیچ عنوان احساس اسارت نمی‌کنم. یا فرض کنید زندگی خانوادگی می‌تواند همراه با قید باشد و اینکه طرف احساس کند من آزادی خود را از دست دادم، و از طرفی هم می‌تواند همراه با عشق باشد. قاعدتا فرزندان من محدودیت‌هایی را به من تحمیل می‌کنند که من باید از آزادی‌ها و رفاهم بگذرم، ولی وقتی عنصر عشق در میان است، من عاشقانه و داوطلبانه مسئولیت پدران خود را می‌پذیرم و از آن لذت می‌برم و به نوعی زندگی خود را معنادار می‌کنم. در واقع این انسان است که می‌تواند نسبت بین تعهد و آزادی را بسته به نگاه خود برقرار کند.

**سوال سوم:** نسبت تعهد و مسئولیت با توان انسان چگونه است؟ آیا

امکان برقراری تعادل بین آن وجود دارد؟

**جواب:** من فکر می‌کنم اینکه بعضی تصور می‌کنند افراد به میزانی که

قدرت بیشتری دارند، مسئولیت بیشتری هم دارند، دارای یکسری مناسبات پیچیده است. ممکن است فردی قدرت داشته باشد ولی آگاهی نداشته باشد، چون آگاهی ندارد پس تعهد و مسئولیتش هم کمتر است. یا ممکن است انسان‌هایی مانند متفکران ما، قدرت نداشته باشند ولی به شدت احساس مسئولیت کنند. افراد به میزانی که آگاه‌ترند مسئولیتشان بیشتر است.

من در این اواخر به نقد جدی جریان روشنفکری می‌پرداختم و سعی می‌کردم خیلی به انتقاد از قدرت سیاسی نپردازم. به من گفته می‌شد که شما دارید به دفاع از وضع موجود می‌پردازید و شمای عبدالکریمی تیغ حمله و انتقاد خودت را به سمت ما روشنفکران که از همه مظلوم‌تریم گرفته‌ای؟ استدلال این بود که روشنفکر و سوژه آگاه است که احساس مسئولیت می‌کند. افرادی که در ساختار یک قدرت قرار می‌گیرند در واقع پیچ و مهره‌های یک سیستم هستند. پس روشنفکر، نخبه و صاحبان تفکر به دلیل داشتن آگاهی بیشتر مسئولیتشان سخت‌تر است. به نظرم قدرت با مسئولیت نسبت دارد، اگر در جایی من مسئولیتی ندارم در واقع به من قدرتی داده نشده که کاری انجام دهم. مثلاً وقتی در سازمان آب نقشی ندارم نمی‌توانم مسئول کم‌آبی باشم. ولی به عنوان یک عنصر آگاه نمی‌توانم نسبت به مسئله آب که قدرتی هم درباره‌اش ندارم بی‌تفاوت باشم. حداقل این است که در خانه خودم صرفه جویی کنم، از شستن ماشین در جامعه‌ای که با بحران کم‌آبی روبه‌روست خودداری کنم. از اینرو بیشتر از اینکه مسئولیت با عنصر قدرت دارای رابطه باشد با آگاهی رابطه مستقیم دارد.

**سوال چهارم:** انسان در برابر چه کسانی و یا چه چیزهایی مسئول و متعهد است؟ آیا این مسئولیت دو سویه است؟

**جواب:** این پرسش پاسخ واحدی ندارد. بسته به اینکه شما کدامین فلسفه، کدام تفکر و نحوه اندیشیدن را برگزیده باشید پاسخها متفاوت است.

اگر شما Liberal Individualism را پذیرفته باشید، بیشترین تعهد و مسئولیت را نسبت به خودتان دارید؛ این خود، یک خودِ غریزی است یعنی در واقع شما به غرایز و امیال خودتان بیش از هر چیز دیگری تعهد دارید، چرا که فرد بنیادی‌ترین واقعیت نزد شماست. اگر سوسیالیست باشید واقعیت جمع و جامعه را واقعیت بنیادین می‌دانید و بیشترین تعهدتان نسبت به اجتماع خواهد بود. اگر گرایش معنوی داشته باشید به خویشتن اصیلتان تعهد دارید، و بیش از اینکه غم دیگران را بخورید غم خودتان را می‌خورید. ولی این خود یک خود متعالی است و با خود لیبرالی تفاوت دارد. از طرفی دیگر در اندیشه معنوی بیش از اینکه به انسان تعهد داشته باشید به یک امر متعالی، یا هستی یا به عبارتی نسبت به خداوند مسئولیت دارید. در ادیان، شما در یوم الدین نسبت به جان و حقیقت جهان مسئولیت دارید نه افراد.

**سوال پنجم:** تکیه صرف به تعهد و مسئولیت انسان و یا غفلت از این مقوله چه آثار روانی و اجتماعی می‌تواند داشته باشد؟

**جواب:** وقتی از انسان صحبت می‌کنیم از یک امر ثابت صحبت نمی‌کنیم، یک نوسان است. بستگی دارد: کی؟ کجا؟ به همین سبب مسئولیت هم یک امر کیفی است. شما گاهی با افرادی مواجه هستید که بسیار بی تفاوت هستند و شما می‌کوشید نوعی احساس مسئولیت در آنها ایجاد کنید.

امروز متأسفانه انسان‌ها نسبت به سرنوشت خودشان بی تفاوت هستند. امروز در خیلی از کشورهای دموکراتیک هم خطر مرگ دموکراسی وجود دارد

و شاهدیم که مردم حتی این حس را ندارند که به پای صندوق‌های رای بروند. یا مثلاً جلساتی که در مجتمع‌های مسکونی برگزار می‌شود را ببینید، در یک مجتمع ۷۰ واحدی ۱۰ واحد در جلسه شرکت نمی‌کنند که این نوع بی تفاوتی را می‌رساند. از سوی دیگر ما با افراط در مسئولیت رو به رو هستیم. مثلاً فرض کنید من احساس مسئولیت می‌کنم بی‌حجابی را در جامعه از بین ببرم، من احساس مسئولیت می‌کنم فرهنگ جامعه را اصلاح کنم. آیا واقعاً چنین مسئولیتی داریم؟ اکثر دوستان روشنفکر و فعالین سیاسی-اجتماعی ما می‌گویند ما می‌خواهیم جامعه را اصلاح کنیم، سوال من این است که چه کسی به شما گفته وظیفه دارید جامعه را اصلاح کنید؟ اصلاً مگر در جایگاهی هستید که بخواهید جامعه را اصلاح کنید؟ ذات نایافته از هستی بخش.... چون تواند که بود هستی بخش؟ لذا ما با یک نوسان رو به رو هستیم که این احساس مسئولیت از طرفی با قدرت و از طرفی با آگاهی نسبت دارد و اینکه اگر من بخواهم در مقام عمل برخی تغییرات را بدهم که از حوزه توان من خارج است بیشتر نشات گرفته از ناآگاهی است.

**سوال ششم:** قراردادهای اساس روابط اجتماع هستند و قوانین هم گونه‌ای از قرارداد است. چه نسبتی بین قانون، مسئولیت و تعهد می‌توان پیدا کرد؟

**جواب:** ببینید قوانین چند دسته هستند و می‌توانیم آن‌ها را به قوانین نوشته و قوانین نانوشته تقسیم کنیم. یعنی ما قوانینی داریم که مصوب شده و باید رعایت شوند، اما بجز این‌ها، یکسری قوانین نانوشته هم در جامعه داریم که موارد آن فراوان است. مثلاً فرض کنید من رییس مجموعه‌ای هستم که قانون این اختیار را به من می‌دهد که شما را اخراج کنم، آیا اخلاقاً مجازم؟

یا فرض کنید من الان مستاجر هستم و می‌توانم آزادانه از این خانه به خانه‌ای دیگر بروم، ولی قوانین نانوشته‌ای مثل تورم، سقوط ارزش پول ملی و... این اجازه را نمی‌دهد که من راحت خانه خودم را انتخاب کنم.

نکته دوم اینکه ما قوانین خوب و قوانین بد داریم. قوانین مشروع و قوانین نامشروع داریم. قوانینی که با مبانی اخلاقی سازگارند مشروعیت بیشتری دارند و برعکس. لذا من خودم در جاهایی قانون را به شدت رعایت می‌کنم چون رعایت نکردن آن غیراخلاقی است. ولی یکجای دیگر آنارشیست می‌شوم. چرا؟ چون رعایت آن قانون در برابر یک امر اخلاقی قرار گرفته و من به شخصه رعایت امر اخلاقی را به رعایت قانون ترجیح می‌دهم. مثلاً اگر الان یک جوان موتور سوار تصادف کند و من بخواهم او را به بیمارستان ببرم باعث گرفتاری من خواهد شد و این نشان از قانون بد دارد. ولی من در برابر وجدان خودم مسئول هستم، می‌توانم شب راحت بخوابم و بگویم خوب یک جوانی مُرد؟ اما من او را به بیمارستان می‌برم، امکان توقیف ماشینم هست، احتمال زندان رفتنم هم هست ولی از نظر اخلاقی کار درستی کرده‌ام. در واقع منظور این است که اینطور مسائل با قوانین نانوشته و مسائل اخلاقی ارتباط تنگاتنگی دارند.

**سوال هفتم:** آیا میان معناداری زندگی و مسئولیت‌پذیری و تعهد انسان ارتباط ضروری وجود دارد؟

**جواب:** به نظر من میان آزادی و حقیقت نسبت وسیعی وجود دارد. برخلاف فوکو که می‌گوید با مرگ خدا که نیچه مطرح کرد، انسان آزاد شد، و آزادی را مستقل از حقیقت می‌داند، من معتقدم که ما اگر آزاد باشیم که هر سو برویم، ولی خورشیدی در آسمان نباشد که شرق، غرب، شمال و جنوب را تعیین کند این آزادی معنایی ندارد. یعنی شما آزاد هستی به هر طرف بروی ولی دیگر جهتی وجود ندارد. آزادی در گرو حقیقت است، و مسئولیت اخلاقی نیز چنین است. فرض کنید اگر روزی بیاید که من آزاد باشم هرکاری کنم و هیچ مسئولیت اخلاقی هم نداشته باشم، این دیگر آزادی نیست، بلکه یک کابوس است.

این همانی است که بعضی جامعه‌شناسان از آن به عنوان کابوس وحشت‌انگیز لیبرالیسم تعبیر می‌کنند. یعنی انسانی که تفکر لیبرالی در غرب دارد اینقدر آزاد است ولی هیچ تعهدی ندارد. لذا این آزادی ملال آور است و بر ضد خودش تبدیل می‌شود. از این رو میان مسئولیت، حقیقت، معناداری زندگی و آزادی پیوندهای بسیار بسیار وسیعی وجود دارد. آن‌هایی که احساس مسئولیت بیشتری می‌کنند زندگیشان معنادارتر است. اگر فردی که نه همسری دارد، نه شغلی، نه مسئولیت اجتماعی و در واقع آزاد آزاد است، این فرد بیشتر به درد لای جرز دیوار می‌خورد؛ یعنی نهایتاً دچار افسردگی خواهد شد و زندگی بی‌معنایی خواهد داشت.

مصاحبه با احمد بخارایی - دکترای جامعه‌شناسی  
و استاد دانشگاه



## پیرامون مسئولیت‌پذیری و تعهد

**بخارایی:** این سؤال‌هایی که شما مطرح فرمودید، خیلی خاص و ویژه است. خیلی جنبه‌ی مفهومی دارد و قبل از این که وارد این بحث بشویم، واقعاً دوست دارم این را بگویم که هرچند ممکن است ما امروز یک گفت‌وگوی نظری داشته باشیم [درباره‌ی موضوعاتی که] زیاد گفته شده و شاید پاسخ خیلی از این پرسش‌هایی را که شما مطرح فرمودید، مثلاً در آثار افلاطون و ارسطو هم بشود جست‌وجو کرد؛ در سیصد سال قبل از میلاد مسیح. حالا جلو آمده‌ایم و پاسخ‌ها و پرسش‌ها قدری پیراسته‌تر شده. می‌خواهم بگویم که شاید بحث جدیدی مطرح نشده. ولی این را می‌خواهم در ابتدا یادآوری کنم که کاری که شما می‌کنید، در عمل، بسیار ارزشمند است. حالا حرف‌هایی که من یا مثل من می‌زنند (صحبت‌هایی تکراری که راه به جایی نداشته باشد) برای این که لحظاتی با هم گپی بزنیم، خوب است؛ ولی این کار شما واقعاً ارزشمند است و به‌تان هم تبریک می‌گویم و آرزوی موفقیت دارم. شاید می‌خواهم بگویم که خود شما پاسخ مجسم و مجسد خیلی از این پرسش‌هایی که مطرح شده [هستید]. شما قبل از همه به این پرسش‌ها پاسخ دادید. حالا با این مقدمه اگر هم صحبتی دارید، می‌خواهم از موضعی باشد که خدمت‌تان عرض کردم. وقتی که من سؤال‌ها می‌دیدم، [دیدم که] یک پای آن‌ها در فلسفه‌ی زندگی، و یک پای‌شان نیز در جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی است. هم سؤال‌ها و هم پاسخ‌هایی که می‌توانیم داشته باشیم، بین‌رشته‌ای خواهد بود. به هر حال، خیلی خوشحال شدم؛ سؤال‌ها خیلی کلیدی است واقعاً. به هر حال، در خدمت شما هستم.

**کوچه:** بابت حسن ظنّ شما متشکرم. فکر می‌کنم که اگر ابتدا بتوانیم در بحث نظری به یک جمع‌بندی برسیم، آن‌گاه می‌توان با خطای کم‌تری به میدان عمل وارد شد. و کسانی مثل شما، اساتید بزرگوار، آن‌قدر ارزشمندید که ما باید ابتدا از نظرات شما استفاده کنیم تا اگر می‌خواهیم به میدان عمل وارد شویم، خطاهای کم‌تر باشد. به خاطر همین، من فکر می‌کنم که ما کنار سفره‌ی شما هستیم و ان‌شاءالله بتوانیم، اگر چیز خوبی دریافت کردیم، در میدان عمل پیاده کنیم.

**بخارایی:** شکسته‌نفسی می‌فرمایید. من باید از شما و رویه‌ی شما درس‌آموزی کنم.

**کوچه:** یکی از مباحثی که الان در جامعه‌ی ما خیلی نمود دارد، بحث مسئولیت و تعهدپذیری است. شاید ما، به عنوان یک مجموعه، وقتی که در کار جمعی نگاه می‌کنیم، [درمی‌یابیم] که اگر ما به عنوان یک انسان یا یک شهروند، مسئولیت‌های خودمان را بپذیریم و تعهدات خودمان را انجام دهیم، خیلی از مشکلاتمان، که الان دچارشان هستیم، کم‌تر می‌شد. می‌خواستم سؤال اولم را این‌گونه مطرح کنم که به نظر شما، سرچشمه‌ی مسئولیت و تعهد انسان در چیست؟

**بخارایی:** ببینید، پاسخ هر سؤال، منوط به رویکردی است که فرد پاسخ‌دهنده اتخاذ می‌کند و این رویکردها می‌توانند متنوع باشند. خود شما بهتر می‌دانید. ببینید که در فلسفه‌ی یونان باستان چقدر نگاه‌ها با هم متضاد بود.

سرچشمه‌ی تعهد و مسئولیت انسان چیست؟ به نظر می‌رسد که سه رویکرد وجود دارد: یکی، رویکرد تکلیف‌گرایی؛ دیگری، رویکرد وظیفه‌گرایی؛ و سومی، رویکرد نتیجه‌گرایی.

وقتی که «تکلیف» گفته می‌شود، به سرچشمه اشاره می‌کنم؛ یعنی توجه عمدتاً به رویکرد دینی و مذهبی است. ما در فرهنگ شیعی با «تکلیف» کاملاً آشنا هستیم. در این تلقی، سرچشمه [ی تعهد و مسئولیت انسان]،

طبیعتاً سرچشمه‌ای ماورائی، آن‌دنیایی، ابدی، ازلی، لایتغیر، ویژه و خاص می‌شود. سرچشمه‌ی تعهد و مسئولیت هم در آن پیامی است که احساس می‌کنیم در ازل تعریف شده و از آن‌جا ارسال شده. وقتی [چنین] می‌گوییم، پای ارسال وحی هم به صحنه باز می‌شود؛ مفسران هم به صحنه می‌آیند؛ فقها هم می‌آیند؛ امروز هم بعد از هزار و چهارصد سال، بحث ولایت فقیه هست. ببینید سرچشمه چه آبشخوری بوده که امروز این‌گونه باز تولید می‌شود. باز تولید حتی در نظام‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی؛ یعنی همه‌ی تار و پود زندگی فردی و جمعی. رویکرد دوم، وظیفه‌گرایی است و عمدتاً فلاسفه، که عقلی‌مسلك هستند، خودشان را این‌جا نشان می‌دهند. بین تکلیف و وظیفه تفاوت هست؛ شباهت‌هایی هم هست. انگار تکلیف، یک وظیفه‌ی از قبل تعریف شده، و چیزی است که الهی است. و وظیفه، چیزی است که از قبل تعریف شده است و یک سرچشمه‌ی پیشینی دارد؛ ولی لزوماً الهی نیست و بر عقل تکیه دارد. وظیفه-محوری تقریباً نگاه کانتی است. رویکرد سوم، که جامعه‌شناسی خیلی به آن وصل می‌شود، نتیجه‌گرایی است. این رویکرد یک جنبه‌ی پسینی دارد و به این معناست که بعد از اعمال سیاست‌ها، اجرای نقش‌ها و تدوین قوانین، نهایتاً چه نتیجه‌ای به دست می‌آید. اگر نتیجه خوب و کارآمد بود، آن تعهدها و مسئولیت‌ها باز تعبیر و باز تولید می‌شود. اما اگر نتیجه، خوب نبود، که اصطلاحاً می‌گویند کارکرد مناسب یا فانکشن نداشت و کارکرد منفی داشت، در این تعهدها و مسئولیت‌ها تجدیدنظر می‌شود. مثل برهان خلف است؛ از انتها به ابتدا می‌آید؛ از نتیجه و کارکرد. این تقریباً یک نگاه اجمالی است به این که سرچشمه‌ی مسئولیت و تعهد چیست. این‌ها شاخ و برگ‌های زیادی دارد، به قدمت تاریخ، و به قدمت مسائل اجتماعی و مانند این‌ها.

**کوچه:** با استفاده از همین تقسیم‌بندی، از شما می‌پرسم که میان تعهد و مسئولیت، و آزادی، چه ارتباطی وجود دارد؟

**بخارایی:** سؤال خوبی‌ست. ببینید، ما در اینجا تقریباً با چهار مفهوم

سروکار داریم. سه تا را شما فرمودید. یکی را هم من اضافه می‌کنم. مثل زنجیره‌ای که چهار حلقه دارد. چهارمی، آگاهی‌ست. سؤال دوم و سوم شما تقریباً به هم پیوسته است. آزادی و آگاهی ارتباط تنگاتنگی با هم دارند.

به همین خاطر، افلاطون خیلی موافق دموکراسی نیست. او می‌گوید وقتی که ناآگاهی زیاد باشد، حاصل جمع این ناآگاهی‌ها، ناآگاهی‌ست. بنا بر این، وقتی که دموکراسی، جمع اکثریت ناآگاه است، صواب نیست؛ لذا نمی‌تواند لزوماً امر خیر باشد و مثل یک ابزار است؛

یک میانجی. یک متغیر میانجی و واسط است و متغیر اصلی و مستقل قبل از آن وجود دارد. مثل چاقویی که در دست کسی‌ست. دست آن فرد، مقدم است بر چاقو. چاقو یک ابزار است و قابلیت استفاده‌های مختلف دارد. می‌توان از آن در جهت دفع حیوان درنده‌ای که می‌خواهد به سمت شما حمله‌ور شود، بهره گرفت. گاهی می‌تواند به یک انسان ضربه بزند یا فرد را به سمت خودزنی سوق دهد. داستان چاقو، مثل آزادی است [ابزار و میانجی]؛ و فرد و دست او در مقام متغیر مستقل، مثل آگاهی است. حالا می‌دانیم که آگاهی و آزادی چه ارتباط تنگاتنگی با هم دارند و نمی‌توانیم آن دو را از هم تفکیک کنیم.

این جا چهار مفهوم داریم و در اصل این که چه رابطه‌ای وجود دارد بین مسئولیت‌پذیری و آزادی، و تعهد و آگاهی، من این‌طور نگاه می‌کنم که مسئولیت‌پذیری، چیزی‌ست که در طول جامعه‌پذیر شدن به افراد منتقل می‌شود؛ همان‌طور که می‌گویند یک طفل، مانند لوح سفیدی است که خانواده بر او می‌نویسد.

یعنی اولین چیزی که به عنوان الگو در ذهن این بچه ترسیم می‌شود، همان چیزی است که از خانواده یا دوستان و آموزش و پرورش و همه‌ی پروسه‌های جامعه‌پذیری دریافت می‌دارد. آن‌جاست که آدم‌ها مسئولیت‌پذیری را یاد

می‌گیرند. پس [انتقال] مسئولیت‌پذیری از راه دیدن است. دیگران مسئولیت‌پذیرند؛ شما هم می‌بینید و تحت یک نوع آموزش غیرمستقیم قرار می‌گیرید. بعد دوم، وظیفه‌شناسی است. جای شناخت، اینجاست. اینجاست که بحث آگاهی است. آنجا آموزش غیرمستقیم بود؛ اینجا آموزش مستقیم است؛ یعنی بخشی از رسالت آموزش و پرورش. در اینجا پرورش به بخش اول، یعنی مسئولیت‌پذیری، اشاره داشت، و آموزش به بخش دوم، یعنی وظیفه‌شناسی و آگاهی. روند آموزش هر چه پویاتر، خلاق‌تر و به‌روزتر باشد [اثرگذارتر خواهد بود]. مراحل سه‌گانه یا دوگانه‌ی قبل از دانشگاه یا خود دانشگاه را ببینید. این‌ها همان وظیفه‌شناسی و عنصر آگاهی است. اگر فرد مسئولیت‌پذیر و وظیفه‌شناس بود، هنوز کار وی پایان نیافته است. او می‌خواهد نقش خود را ایفاء، و پتانسیل‌اش را بالفعل کند. وگرنه مثل بادکنکی خواهد بود که باد می‌شود و اگر تخلیه نشود، خواهد ترکید. امکان ایفاء نقش، مهم است. یعنی -مثلاً- بعد از خروج از دانشگاه و فراغت از تحصیل، نظام سیاسی باید برای دانش‌آموختگان شغل و نظم اجتماعی تعریف کند. باید امکان ایفای نقش وجود داشته باشد. و در این‌جا مقوله‌ی آزادی مطرح می‌شود. آزادی در اینجا به صحنه می‌آید. یعنی فرد بر اساس مسئولیت‌پذیری و شناخت و تخصص‌اش توانایی داشته باشد و موانعی پیش رویش نباشد تا بتواند ایفای نقش کند. اینجا بحث آزادی است. جامعه‌ای خلاق‌تر و پویاتر است که در آن، پس از ایفای نقش، یک روند دیالکتیکی وجود داشته باشد. یعنی شما ایفای نقش می‌کنید به عنوان یک تز؛ سپس یک آنتی‌تز در مقابل شما وجود دارد که از این تقابل، سنتز بیرون می‌آید. باز این‌جا آزادی را می‌بینیم؛ در دو مرحله: یک مرحله‌ی اولیه، و یک مرحله‌ی پیشرفته و ثانویه. در اینجا بحث رقابت است، و امکان صحبت کردن، و امکان شکل‌گیری نظر مخالف. دیالکتیک تز و آنتی‌تز کجا شکل می‌گیرد؟ جایی که امکان شکل‌گیری هر دو وجود داشته باشد.

یعنی مجال دادن به پدیدآیی یک نوع تکثرگرایی. اگر همه یک جور فکر کنند، یک راه را بروند، یک نوع لباس را بپوشند، همه به نحوی فکر کنند که من می‌گویم، همه یک جور دولا-راست شوند برای عبادت خدا، دیگر برای دیالکتیک، آزادی، آگاهی، وظیفه‌شناسی، تعهد و مسئولیت‌پذیری، جایی نخواهد ماند.

الان به ذهنم رسید که فرد مسئولیت‌پذیر، زمانی متعهد می‌شود که به مرحله‌ی سوم امکان ورود داشته باشد؛ یعنی امکان ایفای نقش برای او فراهم باشد؛ تا شما ببینید که آیا به علم و چیزی که یاد گرفته، متعهد است یا نه. پس تعهد، چیزی‌ست که بعد از امکان ایفای نقش پدید می‌آید. تعهد، جنبه‌ی «انتسابی» دارد؛ یعنی شخص همواره «نسبت به چیزی» متعهد است. نسبت به یک حرکت، یک قانون، یک امضاء. و اگر این جنبه‌های سخت‌افزارانه وجود نداشته باشد، آن نرم‌افزار، یعنی صفت تعهد، امکان ظهور و بروز نخواهد داشت.

**کوچه:** سؤال‌های دوم و سوم را به‌خوبی جواب دادید. می‌خواهم به سؤال بعدی وارد شوم.

شاملو می‌گوید: «انسان، دشواری وظیفه است». استنباط و داوری شما چیست؟

**بخارایی:** عرض کردم که تکلیف و وظیفه، نسبت به فرد جنبه‌ی پیشینی دارد. و وقتی که جنبه‌ی پیشینی داشته باشد، به دنیای مطلوبات نزدیک می‌شود؛ به ایده‌آل‌ها، اهداف عالی، آنچه خوبان همه دارند و من و شما و هر کس باید یک‌جا داشته باشیم. از این زاویه، بله، صحبت شما که انسان مساوی است با دشواری وظیفه، درست است. ولی

اگر نگاه خود را از وظیفه‌گرایی بغلتانیم به بستر نتیجه‌گرایی، قدری سبک می‌شویم. چرا ما باید ذهن و وجود ما به دنیای ایده‌آل‌ها در رفت و برگشت باشد.

در یک حدی، خوب است که شما ایده‌آل‌های دم دستی و ممکن‌الوقوع را داشته باشید. اگر شما چشم‌اندازی داشته باشید، مثلاً لیسانس دارید و بخواهید فوق‌لیسانس بگیرید، این دیگر آن وظیفه و دشواری نیست. یک

مقدار سخت است؛ اما آن دشواری‌ای که در ذهن شماست، که انسان دشواری وظیفه است وجود ندارد. دشواری، یعنی بزرگ است؛ ولی اگر شما بگویید که بله، باید تلاش کرد، به هر حال آن قدرها هم راحت نیست. وقتی شما می‌گویید دشواری، یعنی یک معضلی شده و عبور از آن سخت است. آن جاست که به ایدئولوژی‌ها برمی‌گردیم. این‌ها مطلوب‌سازند و شرایط را برای پیروانشان سخت می‌کنند. هر چه باید و نبایدهای پیشینی، الهی‌تر و آسمانی‌تر، کار سخت‌تر و دشوارتر. «انسان، دشواری وظیفه است»، آنجا خیلی صادق است. اگر به کشورهای غربی بروید، می‌بینید که زندگی سخت نیست. وقتی به دانشگاه بروید، فول‌پروفیسور آن‌جا می‌آید و در بین دو کلاس با شما می‌نشیند و چای می‌نوشد. دم‌پایی به پا می‌کند، قدم می‌زند و عصر به کافه‌ای می‌رود. چند ساعتی، مثل بقیه، می‌گوید و می‌خندد. ولی ما اینجا مدام در یک هاله‌ایم. دانشگاه در هاله‌ای از منیت است؛ روحانیت در هاله‌ای از تقدس است. ما خود و افکارمان را در یک جای ویژه قرار می‌دهیم. ایدئولوژی و مطلوبات‌مان هم گنده‌گنده است. این اشکال ماست.

**کوچه:** خیلی ممنونم. سؤال بعدی را مطرح می‌کنم. می‌خواهم بدانم که از منظر شما، نسبت مسئولیت‌ها و تعهدات انسان با قدرت او چگونه است؟

**بخارایی:** این سؤال با سؤال قبلی هم‌خوانی دارد. و پاسخ اجمالی آن، به طور طبیعی و عادی، مثبت است. واضح است که وقتی شخص قدرت نداشته باشد، نمی‌تواند تعهد و مسئولیت خود را ایفا کند و طبیعتاً از او انتظار زیادی نمی‌رود. این تقریباً بدیهی است. منتها ما باید یک نگاه ویژه داشته باشیم و من تلاش می‌کنم که از زاویه‌ی جامعه‌شناسی بگویم. ممکن است یک روانشناس، فیلسوف یا عالم علوم سیاسی، مفهوم قدرت را از زاویه‌ی دید خود بکاود. پس در یک نگاه و در پاسخ اجمالی و اولیّه، تکلیف مالایطاق که درست نیست. بر کسی که نمی‌تواند نماز بخواند، عسر و حرجی نیست. این بدیهی است. این یک پاسخ کلی است که همیشه درست است.

ولی همه‌ی حرف من این است که قدرت یک امر سیال است و کم و زیاد می‌شود. ذومراتب است. وقتی که انسان یک فرد است، خودش نمی‌تواند و وسیله‌ای نیست که به یک جزیره برود و در مواجهه با طبیعت توانش را

افزایش دهد یا با حیوانات ارتباط برقرار کند. انسان در جمع تعریف می‌شود. جمع است که باید قدرت را برای انسان تعریف کند. این جمع در نظام مدرن، می‌شود نظام حکمرانی فعلی. یعنی من و شما و او، هر چهار سال یکبار، جمع می‌شویم و می‌گوییم آقا! این رأی کوچولوی ما مال تو! قدرت گنده بشود و تو بشوی رئیس جمهور یا نماینده. پس منشأ، آنها هستند و آنها سیالیت را تعریف می‌کنند. لذا من به جای این که یقه‌ی یک فرد انسان را بگیرم و بگویم که تو قدرت داری یا نه، فرد انسان را رها می‌کنم؛ چون او در «کل» تعریف می‌شود. می‌روم و یقه‌ی آن کل را می‌گیرم. می‌گویم ای نظام حکمرانی محترم! شما چقدر قدرت داری؟ چقدر امکانات ایجاد کردی که این فرد، مسئولیت و تعهد خودش را به بهترین نحو ایفا کند؟ ببینید، پس رابطه‌ی مسئولیت و تعهد با قدرت روشن است؛ ولی بحث اصلی این است که این قدرت چیست؟ یک امر پیشینی است و از آسمان می‌افتد؟ یا تقدیرگرا باشیم و بگوییم قدرت بنده در همین حد است؟ نه، این، آدرس غلط دادن است. این قدرت، توسط نظام حکمرانی، کم و زیاد می‌شود. انگشت اتهام و تشویق و تنبیه به سمت کسی است که می‌خواهد قدرت را در جامعه برای شهروندان تعریف کند. **کوچه:** ممنونم. می‌خواهم بدانم که از منظر شما، انسان می‌تواند در برابر چه چیزها و کسانی

مسئول و متعهد باشد؟ آیا این تعهد و مسئولیت، یکسویه است یا دوسویه؟

**بخارایی:** چه سؤال کلیدی و مهمی. البته تمام سؤال‌های شما زوایای مختلفی دارد و نیز پاسخ‌ها گاهی هم‌پوشانی دارند. من از زاویه‌ی دیگری به این سؤال پاسخ می‌دهم؛ ولی شما ببینید که جواب‌های سؤال‌های قبلی هم در این پاسخ‌ها لحاظ می‌شود. این که انسان در برابر چه کسانی متعهد است، مجدداً برمی‌گردد به آن رویکردی که ما داریم نسبت به این که -مثلاً- زیستن را چگونه تعریف می‌کنیم؛ چون مسئولیت و تعهد در یک «زیست جمعی» معنا دارد.

مثلاً فرض کنید فردی که خودمحور و دیکتاتور است، در مقابل دیگران خودش را خیلی مسئول و متعهد نمی‌داند. همین قدر که گلیم خودش و خانواده‌اش را از آب بیرون بکشد در نظرش کافی‌ست. این آدم یک نگرش

و تعریفی از زندگی و زیستن دارد که بر اساس آن، مسئولیت و تعهد را تعریف می‌کند. و اگر به او بگویید که نه، این درست نیست، به شما می‌خندد و می‌گوید تو زندگی را درک نکردی. برو گلیم خودت را از آب بیرون بکش. به فکر خودت باش. این طرز فکر، وقتی که گنده می‌شود، مثل بهمنی که در بالای کوه کوچک است و با پایین آمدن بزرگ می‌شود، ممکن است بعدها نظام سرمایه‌داری را شکل دهد. مارکس این‌جا می‌آید که مثل یک پیامبر زمینی می‌ماند. دغدغه دارد و نگران استثمار است. ابتدا در آلمان بوده و بعد انگلیس را می‌بیند. می‌بیند که انسان، استثمار و از خودبیگانه شده. بدترین چیز برای انسان این است که از خود بیگانه شود. مارکس می‌دید که نظام سرمایه‌داری استثمار می‌کند و در نتیجه، دنیای مطلوبات در ذهنش شکل می‌گیرد و به این آرزو می‌افتد که جامعه‌ی بی‌طبقه تشکیل شود، کارگران طغیان و انقلاب کنند. این یک آرزو است و نظام سرمایه‌داری می‌تواند جلوی خروش و اعتراض را بگیرد. دیوانه نیست که بذارد علیه‌اش شورش کنند. می‌خواهم بگویم که آن خودخواهی می‌تواند به یک نظام کاپیتالیستی هم منجر شود. پس این پاسخ برمی‌گردد به این که چه درکی از زندگی داریم. فرضاً ما اگر هایدگری فکر کنیم، او می‌گوید جوهر بودن در وجود داشتنش است؛ یعنی بین بودن و وجود داشتن. اگر بخواهم شبیه‌سازی کنم، مثل زنده‌بودن و زندگی کردن آن وجود است. همان «دائم-متحول شدن» است. در باورهای دینی می‌بینید که امام علی (علیه‌السلام) می‌گوید مؤمنی که امروز و دیروزش یکسان باشد، باخته است. افراد متفکر و متأمل، مثل هم صحبت می‌کنند و به نتایج یکسانی می‌رسند. ممکن است خیلی از آموزه‌های دینی ما در هزار سال قبل از ظهور اسلام، یعنی ۴۰۰-۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، ریشه داشته باشند. وقتی هایدگر تفاوت بین بودن و وجود را مطرح می‌کند، قالب‌شکنی می‌کند. به خاطر همین است که وی نگاه زیبایی به طبیعت دارد. این نگاه قرآنی را ندارد که طبیعت برای انسان تسخیر شده است.

نگاه او هر می [سلسله مراتبی] نیست؛ که انسان (حیوان ناطق) در صدر باشد، و سپس حیوان غیرناطق، و بعد، جمادات و نباتات. او همه را در یک سطح می آورد و می گوید که همه ی جانداران، حیوانات و گیاهان، به اندازه ی انسان، حق حیات دارند.

پس دارد همین طور در نگرشش، در رابطه اش با وجود این باز تولید را داده و این نو به نو شدن آن وقت که اینگونه نگاه بکنید آن چیز و کسانی که ما نسبت به آن ها مسئولیم آن چیز و کسان در حال تغییرند. شما نمی توانید بگویید من در مقابل خدا مسئولم. نگاه دینی می گوید: آقا شما در قبال چه مسئولی؟ در مقابل خداوند یک مفهوم یک چیز خب یعنی چه مسئولی؟ خوب بروید بشناسید، یک شناخت دو عبودیت. مگر نمی گویند ما در خانواده مذهبی بزرگ شدیم و خداوند را محور اصلی شناختم، نه به معنای واقعی کلمه که به شکل استدلالی دیالکتیک بلکه سمعا و طاعتا و بحث هم نکنید. این نگاه دین، حالا نگاه های دیگری در حال نو شدن هست، حالا نگاه رنه دکارتی هم به نوعی همین است؛ منتهی این به اصطلاح مفاهیم اصلی شان و موارد کلیدی شان فرق می کند. آنجایی که می گوید ادراک و شعور بر احسان و تخیل برتری دارد، با این که شما تا چیزی برایتان ملموس نباشد، نمی توانید باورش داشته باشید. یعنی به همه چیز شک می کنید، شک دکارتی. بجز چیزی که برایتان ملموس باشد. لذا بر اساس این اگر سوال شما را از دکارت بپرسند که در مقابل چه کسانی مسئول و متعهد هستید در مقابل چیزی که ملموس هست عقلانی است. در آغاز شک کرده ام در یک پروسه استدلالی دارم عرض می کنم به آن رسیدم و به آن مسئولم، نسبت به آن چیزی که رسیدم نسبت به این حوزه ی ادراکی مسئولم های دیگر می گفت: وجود امر بیرونی و امر درونی ببینید وجوه مختلف مسئولیت ولی خمیر مایه ش عقلانیت هست.

از شوپنهاور بپرسید می گوید یک مقدار شبیه رنه دکارت هست، ولی فلسفی تر. کسی که فکر نمی کند یک حیوان یعنی چه، یعنی مسئولست من این است که فکر بکنم خروجی ش چه هست و چگونگی روشش را از دکارت بپرسید که به چه تعلق بگیره را از های دیگر بپرسید.

من دارم می‌گویم باید فکر کرد، خب این فکر وقتی دارد به ما می‌گوید چه چیز را نفی می‌کند، چه چیز را صلب می‌کند؟ فکر کردن جنبه ایجابی قضیه هست فکر بکنید چه نکنید جنبه صلبی عادت نداشته باشید. تقلید نکنید.

اگر از اسپینوزا پرسید، اسپینوزا کمی لطیف‌تر می‌گوید: معنای زندگی در شادمانی هست. شادمانی یعنی خروجی هر چیزی که شما را شاد کند. وی تاکید می‌کند مسئولیت داشته باشید. اسپینوزا از خوبی می‌گوید و این که در پی خوبی و امر نیکی باشید تا با دسترسی به آن‌ها در شادی مداوم قرار بگیرید. یعنی در اصل به رضایت اشاره می‌کند. آدم‌ها راضی باشند، رضایت نسبی هر چیزی که رضایت ایجاد می‌کند ما نسبت به آن مسئول و متعهدیم. این نگاه جامعه شناختی‌تر است. وقتی از شاد بودن و رضایت می‌گوید، پایش را در زمین جامعه‌شناسی می‌گذارد و نسبت به دوتای قبلی اینجا عینی‌تر و ملموس‌تر می‌شود. اگر از نیچه پرسیم که نیچه آب پاکی را می‌ریزد به روی دستمان. می‌گوید مسئولیت انسان این است که خودش را از قید آزاد کند. حالا علت دارد. ماقبل نیچه چه گذشته که این را می‌گوید؟ می‌خواهم این را عرض کنم که سوال ششم شما در برابر چه چیز و چه کسانی اول خودش و دیگرانی که مثل خودش این مفاهیم رو دنبال می‌کنند هر چند این مباحث فلسفی است هر چند کلی و مفهومی است، اما ما می‌توانیم هر کدام از این سر نخ‌ها را بگیریم و آرام آرام بیاییم یک مفهوم را تبدیل به چند مولفه کنیم و هر مولفه را تبدیل به چند بعد، هر بعد را تبدیل به چند شاخص کنیم مثل یک خوشه انگور برعکس از بالا. منتهی باید بپذیریم که این رویکرد را مثلاً قبول دارید؟ این مسئولیت‌پذیری را هم می‌توانیم دائماً ریز و ریزتر و ملموس‌تر کنیم.

سوال هفتم: تکیه صرف بر مسئولیت و تعهد انسان یا غفلت از این مقوله چه آثار اجتماعی و روانی در پی دارد؟ می‌خواستم این را از بعد دیدگاه خود شما به خصوص که دیدگاه جامعه‌شناسی رشته شما هست بپسرم که ببینم چه نظری دارید؟

**بخارایی:** این پرسش شما خیلی جامعه‌شناختی هست. من اینجا از رابرت مرتون می‌خواهم بگویم و رابرت مرتون در حوزه جامعه‌شناسی ادراکات اجتماعی نظر می‌دهد و می‌گوید: ما چهار نوع کجروی داریم که

ریشه‌اش در این است که بین اهداف و ایده‌آل‌های اجتماعی و ابزاری که در اختیار افراد قرار می‌گیرد که به آن هدف برسند هم‌خوانی وجود نداشته باشد. مثلاً شما می‌خواهید یک ساعت به مشهد برسید و هواپیما هم هست. بین این ابزار و هدف هم‌خوانی وجود دارد ولی یک زمانی وجود دارد که شما می‌خواهید یک ساعت به مشهد برسید ولی الان یک ماشین در اختیارتان است. اینجا دیگر هم‌خوانی وجود ندارد. می‌گوید که جوامع از اینجا شروع می‌کنند که انحرافات اجتماعی شکل می‌گیرد یکی از انواع انحرافات که می‌گوید نوآوری است. نه به سوال شما مربوط می‌شود. نوآوری به معنای منفی آن نه مثبت نه که بگویید متفکر و خلاق هست، نه نوآوری یعنی یک نوع زیر آبی رفتن یعنی یک نوع هنجارها را زیر پا گذاشتن، راه‌های دیگر خلق کردن. اینجا است که شما اهداف زیبا و مطلوبات خوب باید‌ها همان تکلیف‌گرایی که بحث کردیم برای جامعه ترسیم کنید و وسایل لازم را در اختیارشان قرار ندهید آدم‌ها برای این که به آن هدف‌ها برسند، می‌آیند، بر می‌زنند و قانون را زیر پا می‌گذارند. هنجارها را زیر پا می‌گذارند. حالا قانون دست‌شان را می‌گیرد. می‌گوید تو مجرمی ولی او به عقیده خودش در حال رسیدن به آن هدف‌هایی هست که در جامعه ترسیم شده. انقلاب اسلامی را مثال بزنم؛ سال پنجاه و هفت است، ما می‌آییم در صحنه، رهبر می‌آید، برای آن که رژیم گذشته نباشد، یک سلطه‌ای نباشد، یک فرهنگ دیکتاتوری‌ای که آنجا در قالب نظام پادشاهی حاکم بوده است نباشد. بسیار خوب، چه باشد؟ شعارهای زیبا و نریدُ أَنْ نَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً زَبَاتًا از این می‌شود؟ مارکس اگر بود می‌آمد و جلوی این انقلاب اسلامی لنگ می‌انداخت. ابتدا در سال پنجاه و هفت می‌گفت مثل همان حرفی که من زدم شما آمده‌اید تا مستضعفین را حاکم کنید. من گفتم کارگران حاکم شوند شما می‌گویید مستضعفین. دم‌تان گرم چقدر زیبا و همه حس خوبی داشتند. به شما آگاهی و آزادی می‌دهیم. مستضعفین بالا می‌آیند و نگران معیشت نخواهید بود.

انسان مقامش اجل است. انسان محترم است، انسان، دانشگاه و غیره خیلی خوب بود. حالا پنجاه و هفت گذشت و پنجاه و هشت، پنجاه و نه، شصت و... چهل و سه سال گذشت. دیدیم این اهداف ایده‌آل نه این که به آن‌ها

نرسیدیم بلکه در مقایسه با قبل از پنجاه و هفت بدتر شده است. آدم‌ها چه کار می‌کنند؟ می‌بینیم که رانت شکل می‌گیرد. چرا دروغ ساختاری می‌شود؟ چرا نمی‌توانند با باندهای پشت صحنه مبارزه کنند؟ چرا دولت‌ها می‌آیند و می‌روند و آدم‌های خودشان را می‌آورند؟ خویشاوند سالاری و باند بازی ساختاری شده است. من هفته پیش در نشستی که به عنوان سمپوزیوم علوم اجتماعی برگزار شده بود، از یک مفهومی استفاده کردم که تقریباً تا حالا خودم آن را گفتم و آرام آرام در حال تبیین آن هستم، که وجود یک نوع دیکتاتوری فرهنگی یعنی آن فرهنگ دیکتاتوری قبل از پنجاه و هفت. به جای این که پنجاه و هفت به بعد سردمداران انقلاب بیایند آن فرهنگ دیکتاتوری را کنار بزنند، آن فرهنگ دیکتاتوری زمینه ساز شد برای تسلط دیکتاتوری فرهنگی که به مراتب از آن فرهنگ دیکتاتوری آسیب‌رسان‌تر است. این آثار اجتماعی بود، آثار روانی آن را هم که شما می‌بینید. دیگر در جامعه (حالا ما در دانشگاه با همکاران و دوستانمان که روان‌شناس هستند صحبت می‌کنیم و می‌گوییم واقعا شما معتقدید که مشکلات ما با روان‌شناسی حل می‌شود؟) این همه مشاور، این همه لیسانس، فوق‌لیسانس و دکتر روان‌شناس، یا روان‌پزشک‌ها این همه دارو تجویز می‌کنند، چرا ده درصد هم تاثیر ندارد؟ خود روان‌شناس‌ها می‌رسند به ساختارهای اجتماعی.

سوال هشتم: بله. قراردادها اساس روابط اجتماعی هستند و قانون نوعی از این قراردادها است. نسبت قانون و مسئولیت و تعهد در چیست؟

**بخارایی:** ببینید من از دید جامعه‌شناختی نگاه انتقادی به قانون دارم. در یک پاسخ اجمالی، ما همیشه دو نوع پاسخ داریم. مثلاً بگوییم تعریف یک لغت، یک زمان مترادفش را می‌گوییم، مترادف را تعریف نکرده‌ایم. مثلاً می‌گوییم زیبا یعنی چه؟ یعنی قشنگ. قشنگ یعنی چه؟ دلربا. دلربا یعنی چه؟ و... ببینید این سوال‌ها هم از همین دست است.

پاسخ‌ها در حد مترادف‌گویی و پاسخ اجمالی است. بله بین مسئولیت و تعهدپذیری و قانون ارتباط تنگاتنگ وجود دارد. ما در چارچوب قانون باید ایفای نقش کنیم و ارتباط تنگاتنگی بین این دو وجود دارد. مگر می‌شود

ما فرض کنیم فردی قانون را زیر پا بگذارد ولی بگوییم مسئول و متعهد هم هست؟ یک مقدار فهم این ثقیل می‌شود. این پاسخ اجمالیست، ولی ما می‌خواهیم یک مقدار نقادانه‌تر هم سوال را بشنویم و پاسخ دهیم. ببینید در یک نگاه انتقادی یه قانون قانون‌گذار داره دیگه علت فاعلی یک هدفی هم از آن دنبال می‌شود، بی‌دلیل که قانون را تبیین نمی‌کنند. علت غایی به دنبال یک چیزی مثلاً، یک استفاده‌ای میان این علت و علت واحد و علت غایی هست. در یک نظام قدرتی مثلاً یک قدرت ایدئولوژیکی، قدرت سرمایه و یا نظام کاپیتالیستی است، این دو وابسته به این دو مرجع هستند. می‌خواهند خودشان را با آن تولید کنند. اگر این‌گونه باشد اگر ما بگوییم مسئولیت‌پذیری و تعهدپذیری عین این است که در چارچوب قانون حرکت کند، یعنی به بازی‌ای تن بدهیم که دیگران برای ما طراحی کردند و طبق آن چیزی که آن‌ها خواستند بازی کنیم. آن‌ها هم صاحب قدرت‌اند و می‌خواهند قدرت و سرمایه‌یشان بازتولید شود. کسی هم که ایدئولوژی مسلک هست می‌خواهد باورهای خودش را باز تولید کند. بنابراین یک زمانی ممکن است مسئولیت‌پذیری و تعهدپذیری فراتر از قانون‌گرایی و حتی گاهی در ستیز با قانون باشد. مجرمین سیاسی معمولاً از این دسته‌اند. با هنجارهای مکتوب ستیز می‌کنند. هنجارهای مکتوب همان قوانین هستند و هنجارهای غیرمکتوب هم آداب و رسوم و چیزی که شما در جامعه مشاهده می‌کنید. این که مثلاً در مجلس ختم لباس سیاه می‌پوشیم، یک هنجار غیرمکتوب است. هنجار مکتوب همان قوانین است. موقع هنجارشکنی قانون هم می‌آید، مچ طرف را می‌گیرد و او را به زندان می‌اندازد. بر اساس ماده‌های قانونی، بله او یک مجرم است، اما روشنفکران، پیش‌قراولان و مجرمین سیاسی کسانی هستند که مسئولیت و تعهدشان فراتر از قانون هست و حتی گاهی اوقات منجر به نقض قانون می‌شود.

**کوچه:** آیا میان معناداری زندگی و مسئولیت‌پذیری و تعهد‌گرویی انسان ارتباط ضروری‌ای وجود دارد؟

**بخارایی:** ببینید معناداری زندگی یک امر ذهنی است و مسئولیت‌پذیری

تقریباً عینی است. حالا مسئولیت‌پذیری قطعاً به یک امر بیرونی تعلق می‌گیرد. گام اول عینیت‌گرایی است، حالا این مسئولیت‌پذیری با آگاهی و امکان ایفای نقش بیشتر و بیشتر تلفیق بشود بیشتر تجسم و تجسد پیدا می‌کند. بر این اساس بین این دو رابطه‌ی دیالکتیکی وجود دارد. بین دو امر که یکی امر ذهنی و دیگری امر عینی و آن معناداری زندگی را هم قبلاً گفتم (در سوال شش) که ما چگونه به جهان نگاه می‌کنیم، از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود؟ ببینید اینا بر اساس معانی‌ای که افراد دارند امر ذهنی و امر عینی‌ای هم که آن مسئولیت‌پذیری است و آن دیالکتیک زیبایی که این وسط شکل می‌گیرد، خروجی‌اش آن چیزی است که حالا متی‌شود ماده تحلیل من به عنوان جامعه‌شناس. می‌گویم مثلاً این آدم نمره‌اش هجده است. بر اساس یک خط‌کش استاندارد، مثلاً اعتمادی که به جامعه دارد انقدر است. رضایتش از زندگی انقدر است. امیدش به آینده انقدر است. سرمایه اجتماعی‌اش انقدر است. آن‌ها واحد تحلیل ما هست.

**کوچه:** و سوال آخر این که نسبت جبر‌گرایی و تقدیر باوری با مسئولیت و تعهد‌گرویی در چیست؟

**بخارایی:** من امروز در کانال تلگرامیم پستی گذاشتم که گفت‌وگوی مفصلی بود با ماهنامه‌ی آینده‌نگر. تقریباً عنوان یک بخشی از آن همین بود. بحث سوال اصلی این بود که چرا در این چند دهه بعد از انقلاب در ایران روند سیاست‌گذاری یک روند ناکارآمد بوده؟ در یک سیر نزولی، در یک گردونه‌ی باطل دولت‌ها می‌آیند و می‌روند، اصلاح‌طلب، اصول‌گرا، اعتدالی ولی خروجی همه این‌ها سیاست‌های ناکارآمدی‌ست که تکرار و تکرار می‌شود (که ما گفت‌وگوی مفصلی کردیم) و من از مفهوم تقدیر‌گرایی استفاده کردم که آفت سیاست‌گذاری در ایران همین تقدیر‌گرایی است.

بنابراین حالا اگر این را داخل پرانتز داشته باشیم که بحث مفصلی اینجا داریم خیلی خلاصه بخواهم عرض کنم، این که تقدیرباوری که با جبری‌گری خیلی ارتباط تنگاتنگی دارند، با مسئولیت‌پذیری به معنای نوین و امروزی

و به معنای هایدگری، به معنای دکارتی، به معنای شوپنهاوری و حتی به معنای اسپینوزائیش حتی به آن معنا که کسب شادمانی را در اصل پیوند می‌زند، با معنای زندگی با همه‌ی این‌ها آن مسئولیت‌پذیری‌ای که با این‌ها هم‌خوانی دارد یعنی مسئولیت‌پذیری در قرن بیست و یکم ما می‌خواهیم در این نظام نوین جهانی از آن یک تعریفی داشته باشیم؛ مسئولیت هم در هر زمان ممکن است تعریف خاص خودش را داشته باشد. اگر آن را تعریف کنیم می‌خواهیم بگوییم نسبت عکس دارد یعنی هر چه تقدیرگرایی بیشتر، مسئولیت‌پذیری با این تعریف که از مسئولیت‌پذیری داشتیم کمتر می‌شود.

**کوچه:** خیلی ممنون. اگر در انتها جمع‌بندی دارید استفاده می‌کنیم.

**بخارایی:** خواهش می‌کنم. نه من همیشه عادت‌م این هست که شاید ساعت‌ها مثلا در مورد یک موضوع گفت‌وگو داشته باشم بر اساس آن چیزی که پرسش می‌شود ذهن من هم به کار می‌افتد و نقدی بگویم که هر کدام از این سوال‌های شما و هر کدام از پاسخ‌هایی که من دادم در ضمن این که قابل نقد هستند و نقاط ابهام و تاریکی هم در آن‌ها وجود دارد و ممکن است اصلا خلاف باشند، این را در پرانتز داشته باشیم، اما هر کدام تازه یک عنوان است برای بحث ما که ما گذرا یک نگاه اجمالی داشتیم.